سید مرتضی علی حسینی

[illegible] /۲/۸۷

۱۸۹۴۶
۲۱۰۱۱۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: مجموعه
مؤلف:
مترجم:
شمارهٔ قفسه: ۱۸۹۴۶
۲۱۰۱۱۱

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۴۶

کهن جامهٔ خویش پیراستن به از جامهٔ عاریت خواستن غالب کفتار سعدی طرب
انگیز است و طیبت آمیز و کوته نظران را بدین علت زبان طعن دراز است که مغز دماغ
بیهوده بردن و دود چراغ بی فایده خوردن کار خردمندان نیست ولیکن برای روشن
صاحبدلان که روی سخن در ایشانست پوشیده نماند که موعظهای شافی در
سلک عبارت کشیده و داروی تلخ نصیحت بشهد ظرافت برآمیخته تا طبع ملول
ایشان از دولت قبول محروم نماند بیت ما نصیحت بجای خود کردیم روزگاری
درین بسر بردیم گر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس قطعه الشاعر
گلزار بیت سعدی که خوبان ش گلان بوستان‌اند گلستانش چه طرفه بوستانیست
که مرغان بهشتش بلبلانند یا ناظر فیه سل بالله مرحمة علی المصنف و استغفر لصاحبه
واطلب لنفسک من خیر ترید بها من بعد ذالک غفرانا لکاتبه ۱۲۷۲

صاحبه

هذه رسالة ایضاح الطریقة

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد الله و صلوة فقیر معروف بغلام علی عفی عنه گذارش می نماید که بیست
دو ساله بودم که هدایت و عنایت الهی سبحانه شامل حال این
فقیر گردید بجناب فیض مآب فرید زمان و وحید دوران مطلع انوار
و منبع اسرار حق محیی سنن نبویه قالع طرایف احمدیه شمس الدین حبیب الله مظهر
حضرت میرزای جان جانان قدس الله سره العزیز رسانیده مستفید
شرف ارادت و بیعت بخدمت مبارک حضرت ایشان در
خاندان علیه قادریه رحمة الله علیهم گردانیدند آن حضرت اگر چه افاده
و استفاده و القای نسبت شریفه نقشبندیه مجددیه داشتند و این نسبت
و اجازت افاضه آن از سید نور محمد بدوانی گرفته اند رحمة الله
علیه و ایشان از خلفای معرفت افزای شیخ سیف الدین خلیفه و خلف
الصدق عروة الوثقی حضرت ایشان محمد معصوم بودند قدس الله
سره العزیز لیکن اجازت طریقه قادریه از روح پرفتوح حضرت

میفرمودند که
حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه نیز دارند میفرمایند بعد از انتقال حضرت
سید بامراد ایشان استفاده از شیخ الشیوخ حضرت محمد عابد کردیم رحمة الله علیه
و ایشان از خلفای هدایت فرمای دلیل الرحمن حضرت شیخ عبد الاحد سجاده
نشین خازن رحمت حضرت محمد سعید بودند قدس الله اسرارهما میفرمودند
بخدمت حضرت شیخ بجهت طلب اجازت خاندان عالیشان قادریه عرض
نمودم قبول کردند فرمودند و بحال فقیر توجهی نمودند غیبتی دست داد دران
غیبت بجمال جهان آرای رسول خدا صلی الله علیه وسلم مشرف شدیم دیدیم که حضرت
شیخ قدس سره بحضور مبارک برای اجازت آن خاندان برای فقیر عرض مینمایند
رسول خدا میفرمایند که بحضرت غوث الثقلین عرض بکنند حضرت شیخ قدس سره
بآن حضرت معروض داشتند ایشان فرمودند بخادم خود برای عطای تبرک خرقه
امر فرمودند خادم خلعتی از سندس گران بها آورده برگردن فقیر نهاد در باطن فقیر
عجب برکتی و کیفیتی تازه وارد شد که در بیان راست نمی آید بعد مشاهده این
واقعه بامر حضرت شیخ مبارکباد این عطا فرمودند میفرمودند که انوار نسبت
قادریه که درین خاندان از مشایخ کرام متوارث است بحصول این اجازت
زیاده تر گردید میفرمودند از جناب خواجه قطب الدین قدس سره نسبت چشتیه

ما را رسیده است و کیفیت آن نسبت بدل رسیده است اکثر گاه گاه خود بخود ظهور
میکند و شوق و ذوق و سوختگی که از لوازم آن خاندان است دل را باهتزاز
می آرد و درین وقت میلی بسماع و رقت و گریه پیدا میشود بیت بر سر
بازار صرافان عشق زیر هر داری دکان دیگر است حضرت ایشان قدس سره
جامع نقشبندی و مجددی و نسبت قادری و چشتیه بودند لیکن نسبت بزرگان
مجددیه برایشان غالب است و رعایت آداب نقشبندیه و استعمال اذکار
و اشغال این طریقه شریفه می نمودند و عالمی از موائد و فوائد فیوض و برکات
ایشان بهره یاب گردید تا آنکه خلفا و خلفای خلفای ایشان در اطراف
عالم هدایت طالبان راه خدا مینمایند این حقیر مسکین بذکر و شغل
باطنی از حضرت ایشان تلقین یافته برین طریقه مواظبت نمودم و تا
پانزده سال اقتباس انوار صحبت حلقه ذکر و توجه و مراقبه حضرت ایشان
داشتم و به یمن توجهات روح افزای حضرت ایشان مناسبت بحالات
و واردات این طریقه علیه بهم رسیده ادراک و وجدان کیفیات مقام
و اصطلاحات آن حاصل شد فالحمد لله علی ذلک و درین ایام که سنه
۱۲۱۲
هزار و دو صد و دوازده است بتکلیف بعضی عزیزان این چند فواید از کلام
مبارک خواجگان حضرت نقشبندیه و اکابر مجددیه رحمة الله علیهم التقاط

سماع و رقت و گریه

التقاط

التقاط نموده جمع آمد و این همه تحریر و تقریر این فواید از برکت صحبت حضرت ایشان است
رحمة الله علیهم رحمة واسعة والا سخن از مقوله بزرگان راندن کار این
بی سر و سامان نیست بیت کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان
خاکم که هستم بدانکه طریقه مجددیه نسبتی است مشتمل بر اصول طریقه نقشبندیه و آن
وقوف قلبی است و توجه به مبدء فیاض و نگهداشت خواطر و دوام ذکر
و اعتصام بصحبت شیخ مقتدا است و در هر مقام محاط مورد فیض و مانند آن
می نماید و برای کار و اشغال همان طریقه مواظبت میفرماید اما مقامات بلند
و اصطلاحات ارجمند این بزرگواران چیزی دیگر است چنانچه در ضمن این فواید
ملخص آن باختصار مذکور میگردد که مستفید این طریقه شود و به نهایت
سلوک این اکابر برسد داند که این مقامات چیست و منبع بحار این فیوض
و برکات کیست بیت آنچه پیش تو غیر از این ره نیست غایت فهم تست و
الله نیست میفرماید که حاصل این طریقه شریفه دوام حضور و دوام آگاهی است
بحضرت ذات الهی سبحانه بالتزام عقیده صحیحه موافق اهل سنت و جماعت
و اتباع سنت نبویه صلی الله علیه وسلم و هر که از این امور ثلاثه ندارد از طریقه
برآید نعوذ بالله منها این حالات را در حلقه اصحاب رضی الله تعالی عنهم

مبنی است بر اصول

و ناهنجار خیال

احسان میگفتند و در اصطلاح صوفیه مشهود و مشاهده و یادداشت و عین الیقین
میگویند و برای حصول این دولت که سرمایهٔ صحت عبودیت است سه طریقه
مقرر نموده اند اول دوام ذکر است بشرطهای آن و ذکر بر دو قسم است
اول اسم ذات است طریقش آنکه زبان بکام چسپانند و بزبان دل که محلش
زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت مایل به پهلوست اسم مبارک الله را
بگویند و مفهوم آن را در لحاظ دارد که ذاتیست موصوف بصفات کامله
و منزه از سقاطها ناقصه که بر ایمان آورده ایم و این لحاظ را پرداخت وجود
ذهنی گویند و در وقت ذکر از زبان و بدن حرکت پیدا نشود و در تمام اوقات
برین ذکر مواظبت نماید تا دل بذکر جاری شود پس ازان از لطیفهٔ روح
که محل آن زیر پستان راست است بفاصلهٔ دو انگشت ذکر کند باز از لطیفهٔ
سر که محل آن برابر پستان چپ که مایل بوسط سینه است بفاصلهٔ دو انگشت
ذکر نماید باز از لطیفهٔ خفی که محل آن برابر پستان راست است بفوق دو انگشت
مایل بوسط سینه است ذکر کند باز از لطیفهٔ اخفی که محل آن عینی وسط سینه است ذکر کند
تا آنکه لطایف همه جاری بذکر شوند باز از لطیفهٔ نفسی که محل آن در
وسط پیشانیست ذکر کند باز از لطیفهٔ قالبیه (آب و باد و خاک و آتش) نیز اسم ذات معمول است
دوم ذکر نفی و اثبات است طریقش آنکه اول نفس خود را در زیر ناف بند کنند

لطایف

نفی اثبات

کنند و زبان را بکام چسپانیده و بزبان خیال کلمهٔ لا را (از زیر ناف) بدماغ رسانند
و لفظ اله را بر دوش راست فرود آرد و لفظ الا الله را بر دل ضرب کند بوجهی
که اثر ذکر بلطایف همه برسد و لفظ محمد رسول الله را در وقت نفس گذاشتن
بخیال بگوید شرط است در ذکر لحاظ معنی که نیست هیچ مقصود من بجز
ذات پاک و معنی لازم است مر لفظ را پس لفظ بی معنی متصور نشود و نیز از
شروط است در وقت نفی نفی هستی خود و جمیع موجودات و در وقت اثبات
اثبات ذات حضرت حق سبحانه ملحوظ داشتن اگرچه نفی متعلق تمام
مقصودات شده اما لحاظ را وسعت است و نیز از شروط است و در
هر دو صورت (ذکر) بعد چند بار بزبان دل بکمال خاکساری و نیاز مندی مناجات
والتجا نمود که خداوندا مقصود من تویی و رضای تو ترک کردم دنیا و آخرت را
برای تو محبت خود ده و معرفت خود حاصل کن و طالب اگر درویش صادق
صفت باشد ترک کردم دنیا و آخرت گوید و الا هر دو جمله را گفتن لازم
گیرد و نیز شرط است توجه بقلب صنوبری به آنکه شکل صنوبری در دل
یا نقش اسم ذات در تصور آرد و این توجه را وقوف قلبی گویند و این
توجه قایم مقام ضرب است که در طریقه مرضیه است دیگر در ذکرش شرط است و نیز
شرط است توجه بذات الهی داشتن نگران بفوق باشد که بذات الهی نگران

بقلب را

در هر جهت منتظر فیض است رعایت جهت فوق بپاس ادب است که الله تعالی
فوق همه اشیاست بلکه وقوف قلبی و توجه بمبدهٔ فیاض از ارکان فیاض ذکر
و طریقه علیه است و حصول نسبت حضور بی این دو رکن محال است و نیز شرط است
دل را از خواطر و وسوسه‌ها باز داشتن بجز د حضور خطره دل را نگاه باید داشت
تا خواطر استیلا نیابد و این را نگاهداشت گویند حبس و حصر نفس در ذکر
مفید است بشرط مثبت حرارت قلب و شوق و رقت و نفی خواطر و ذوق
و محبت از فواید حبس نفس است و میتواند که موجب حصول کشف باشد
و از ذکر نفی و اثبات رعایت عدد طاق معمول است لهذا این را وقوف
عددی گویند فرموده اند که وقوف عددی سبق اول است در علم لدنی یابی
معنی حصول کیفیات و علم آن و گشود اسرار او و دریافت آن همه ازین ذکر است
و این ذکر ماثور است از حضرت خضر علیه السلام با رعایت حبس نفس پس اگر
در یکدم تا بیست و یکبار رسانیده است فایده بر آن مترتب نشده
عملش باطل در طریقه محسوب نیست از سر گیرد و شرطها را نیک احتیاط
نماید طریق دوم مراقبه است و آن نگهبانی دل از خواطر و نگرانی الهی است
به واسطهٔ ذکر یا رابطهٔ مرشد باید که جمیع اوقات به نیاز و شکستگی تمام
متوجه ذات الهی باشد تا توجهی الهی بی مزاحمت خواطر ملکه گردد و این
لحاظ ذات مقدس و تعالی و دوام توجه قسم اعلی ذکر است که مقصود تمام از

مراقبه

از اینکار حضور مسمی مطلوب است نه حضور اسم که او واسطه است حصول مطلب را
میفرمایند مراقبه اقرب است بحصول جذبه بلا از نفی و اثبات از دوام مراقبه
بمرتبه وزارت توان رسید اشراف بر خواطر و تصرف در ملک و ملکوت از
مراقبه است اما ملکهٔ مراقبه بدوام ذکر است و صحبت ارباب جمعیت طریق
سوم استفاده از صحبت صاحب کمال است که به همان توجه و اخلاص او دل از
غفلت پاک گردد و بجذبه محبت او انوار مشاهده الهی بر دل درخشیدن
گیرد و در حضورش برعایت ادب و رضای خاطر و در غیبت و نگاهداشت
تصور او فیض یاب شود گفته اند که این امر تمام ادب است و هیچ بی ادب
بجایی نرسد من ضیع الرتب الادنی لم یصل الی الرتب الاعلی میفرمایند که این طریق موصل تر
و آسان تر است از طریق ذکر و از طریق مراقبه و این ذکر را رابطه گویند
کسی که ظاهرش باتباع سنت آراسته باشد و باطنش از التفات ماسوا
پیراسته او را در صحبت او باطن از نقوش ماسوی مصفی و بهمت او دل متوجه
جناب کبریا گردد اما ظهور تاثیر و تاثر بقدر ربعی و اخلاص است و به تدریج
تاثیر به تاثیر زیاده میشود با هر که نشستی نشد جمع دلت وز تو نرمید زحمت
آب و گلت زنهار ز صحبتش گریزان میباش ورنه نکنند روح عزیزان الله بحلت

رابطه

معتبر در تاثیر حصول جمعیت خاطر و توجه جناب الهی و انجذاب قلبی است تندی که
علامت ذوق محبت است و ظهور گرمی و حرارت اگرچه مفید و ذوق افزاست اما در
قرن اول نبود بدانکه مفید تر و معمول در طریقه شریفه آن است که طالب هرگاه خواهد
مشغول بدل شود اولا چند بار توبه و استغفار نماید از معاصی و مرگ را حاضر داند
پس صورت درویش که از و طریق ذکر یافته روبروی دل خود باادب تمام حاضر
ساخته نماید تا جمعیت و کیفیت پیدا شود باز بذکر و شرایط آن مشغول شود اول باسم
ذات که موجب حصول حرارت و شوق است پس به نفی و اثبات و اگر دل از حدیث نفس
ذکر کند و در ذکر مراقبه و توجه باحدیت صرف حضرت ذات نماید ذکر با توجه
و سوسه بیش نیست ذکر تهلیل زبانی اگرچه تا حصول ملکه حضور معمول نیست
لیکن بشرایط مذکوره نیز مفید است که کثرت ذکر می باید دل به ذکر کثیر نیک باید
هیچ وقت از اوقات بی ذکر و توجه و نیاز بجناب الهی نگذرد و در انجمن و ملاقات
مردم نیز بذکر و آگاهی مشغول باشد بیت فیض حق سبحانه بناگاه رسد لیکن بر دل آگاه
رسد یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشی شاید که نگاهی کند آگاه نباشی این
حالت خلوت در انجمن گویند الصوفی کائن بائن یعنی بدانکه از تعلق خاطر
بما سوا و ناپایدار و باطل هستند در فیض می افتند پس بکلمه لا نفی آن باید نمود مثلا برای
زوال حب لا اله نیست حب در من الا الله مگر محبت خدا باین [illegible]

خلوت در انجمن

می نمود کثرت نفی و اثبات تضرع بجناب الهی برای ازاله آن نماید تا آنکه زمین زایل
گردد و همچنین هر مانع را از باطن ازاله کند تا تصفیه و تزکیه حاصل شود و رزش
این قسمت از سفر در وطن ذکر است که موجب حصول فنا و بقا است ذکر است
که موصل بخدا است بیت ذکر کن ذکر تا ترا جان است پاکی دل ز ذکر رحمن است
چون کیفیت در ذکر حاصل شود بحفظ کیفیت پردازد چون مستور شود باز بر سر
ذکر رود تا آنکه کیفیت و حضور ملکه گردد هر گاه جذبه قبول میرسد نسایم فیوض
و نفحات رحمانیه با هتزاز می آید گاه گاه ورود فیض دل را میرباید و نیستی رو
می نماید چون این حالت تواتر و تکاثر نماید امیدوارم حضور و حصول
فنا است بیت وصل اعدام اگر توانی کرد کار مردان مرد دانی کرد
بحصول دوام حضور طالب بحقیقت ذکر فایض گردد و بیش از این صورت
ذکر بود نه حقیقت آن این حالت را اندراج نهایت در بدایت گویند
و حصول این معنی طالب را درین طریقه مانند اخذ ذکر و اشتغال است
در طریق دیگر از مرشد حصول این حالت موقوف بر دقت توجه مرشد است
کسی را زودتر و کسی را دیرتر حاصل می شود نزد قدمای این طریقه علیه لطایف
عبارت از درجات استیلاء حضور است حضور حق با حضور خلق برابر بود
ذکر قلب گویند و حضور حق اگر بر حضور خلق غالب است ذکر روح و اگر حضور

حق با غیبت از خود و غیبت ~~از حق است~~ و غیبت از خلق است ذکر خفی بیت
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
و نزد حضرت مجدد رضی الله عنه سیر هر لطیفه و سیر سلوک و فنا و بقا و
علوم و معارف هر یک از آن جداست لهذا آن حضرت رضی الله عنه طالبان
راه حق را تهذیب و تسلیک لطایف جدا جدا میفرمودند و میفرمودند
که این طریقه که ما در صدد قطع آنیم هفت گام است پنج از آن در عالم
امر و دو در عالم خلق می افتد و دو قدم گفتن باعتبار عالم امر و عالم خلق است
اما فرزندان ایشان قدس الله اسرارهم بعد حصول فنای قلب تهذیب
لطیفه نفس مقرر نموده اند که در ضمن سلوک قلب و نفس این چار لطیفه را
نیز فنا و بقا حاصل میشود و درین وقت همین معمول است که اهل طلب را
فرصت نیست و کار دیگر در پیش است میفرمایند که چون سالک بدل خود متوجه شود
دل خود را بحق سبحانه جمع یابد این حالت را دوام حضور میگویند حضور حاصل است
اگرچه علم بحضور در تمام اوقات حاصل نیست چنانچه بحضور نفس خود در وقت
اشتغال بامور کم می شود علم و علم علم نیست لیکن چون دوام بی خطره کرد
دوام بی کیفیتی یا قلبی و دوام تکرار و انتظار کانک تراه در حالت
بیداری و خواب و در سخن گفتن و غضب راندن و در جمیع اوقات لازم

دوام حضور

از کیفیات

لازم قلب شود حضور با غیبت ملکه گردد و معتبر در دوام آگاهی همین است
و این را یادداشت و غیر از این همه پنداشت این حالت را عین الیقین گویند
بیت تا دوست بچشم سر نتوان دید آن ابر نبند و من چنینم هر دم
این بیت را اشارت بهمین حالت است اما از غلبه حال فرق در رویت
بچشم مشاهده و بصیرت نمیتوانند کرد و الا رویت الهی سبحانه به دیده سر
در دنیا واقع نیست بعد از آن مراقبه معیت و هو معکم اینما کنتم
و ذکر تهلیل زبانی می فرمایند و این مراقبه را در ولایت صغری کنند که اول
ولایت اولیاست رحمة الله علیهم درین ولایت سیر در ظلال اسماء الهی
است حصول و مقام حصول جذبه است و درین جا جذبات و غلبات
نسبت و طپش و شوق و آه و نعره و رقت و گریه و ذوق و وصول و یافت
و مقصود دو دید سلب نسبت افعال از عباد و توحید فعلی و تجلی برقی و
شهود وحدت در کثرت و دیگر حالات انس و وحشت و هیبت و حیرت
نقد وقت میشود و ستر معیت و احاطه اگر دیده بصیرت بینا است مکشوف
میگردد الا بوجدان خود معیت حق سبحانه مدرک میشود کما لا یخفی
علی ارباب هذه الولایة الثابتة لهم فی الخارج
لا المحصلة فی الخیال بیت خواجه پندارد که مرد واصل است

حاصل خواهم بجز پندار نیست؛ استغراق و سکر و مستی و قطع علاقهٔ
فنای قلب
علمی و حسی و نسیان ماسوا و سلامت قلب که خطره هرگز در دل
نفوذ نکند دست دهد و فنای قلب که عبارت از دوام بیشعوری است
از ماسوا حاصل آید بیت که بود خود ز خود جدا مانده هم ز دل رفته و
اقسام فنا
خدا مانده؛ فنا را چار قسم گفته اند اول فنای خلق که امید و بیم از ماسوا
منتفی شود دوم فنای هوا که در دل آرزو بجز ذات مولا نماند سیم فنای
اراده که صفت بانیت خوارست از سالک زایل گردد چنانچه از اموات
چهارم فنای فعل که بی یبصر و بی یسمع و بی ینطق و بی یبطش و بی
یمشی و بی یعقل نقد وقت گردد بیت علم حق در علم صوفی گم شود
مقامات عشره
این سخن کی باور مردم شود؛ رسیدن بمقام ولایت بغیر حصول مقامات
عشره که توبه و انابت و زهد و قناعت و ورع و صبر و شکر و توکل و تسلیم
و رضاست متصور نیست درین مقامات اگر قدمگاهی راسخ نشود
باکی گذرگاه خود ضرورست که درین خاندان نسبت اجمالی جذبه ایست
شرط کلام متقدمین
حصول این مقامات بتفصیل در سلاسل دیگر است که سیر در آنها تفصیلی
و سلوکیست به آنکه در کلام اکابر متقدمین این طریق نقشبندیه قدس الله
اسرارهم کمال عبارت از رسوخ ملکهٔ حضور و حصول فنا و بقا

و بقا معلوم میشود و میفرمایند که آخر کار انتظار است و حاصل کار انتظار است
خطره و دل
پس اگر طالب بدوام حضور و وسعت نسبت قلبی مشرف شود و حضور جهات
سته را احاطه نماید و توجه باشد بکیفیات و براهین لیس نموده پرداخت
آن نماید ~~و توجه باشد~~ بدرجات حضور که بیان کرده شده البته برسد
لطیفهٔ نفس
و از دوستان خداست و مستغرق دریای وحدت و قابل اجازت طریقه
اما در طریقهٔ علیهٔ مجددیه تا بفنای نفس و کمالات ولایت کبری
نرسد اجازت مطلقه نمی شود و در فنای قلبی خطره از دل برود اما
بدماغ زیران شود و بعد فنای نفس از دماغ نیز منتفی گردد بعد از ان
در ادراک خطره که از کجا می آید حیرت است انتفای خطره از دل و
دماغ بپیش ارباب عقل معقول نیست لیکن طریقهٔ دوستان خدا ورای نظر
بعد دل
و عقل است پیش تمام شدن معاملهٔ قلب تهذیب لطیفهٔ نفس که محل
آن پیش حضرت مجدد رضی الله عنه پیشانی است مشهود است و علم تمامی
سیان است ح
مقام قلب که آن ولایت صغری است ارباب کشف و معرفت را آن است
اهل وجدان
اما اهل وجدان و ذوق را بالهام و القا از جناب الهی یا از حضرت
مشایخ رحمة الله علیهم معلوم میشود می توانند که آثار آن حصول وسعت در
انوار نسبت باشد گویا سینه از انوار همچون پیالهٔ پر از آب لبریز گردد

و جهت فوق که در توجه دیگران متوهم میشود مستور میشود و بر طبق در حضور
مراقبهٔ اقربیت
پیدا آید العلم عند الله مراقبهٔ اقربیت حضرت ذات نحن اقرب
الیه من حبل الورید می نماید و ذکر تهلیل بشرایط آن ترقی
ذکر تهلیل
می بخشد و حضور و نگرانی و عروج و نزول و جذبات چنانکه در مقام قلب
بود در اینجا نیز نقد وقت میشود بلکه این جذاب تدریجا تمام بدن را
در می رباید و بدن مشمول انوار نسبت میشود و کیفیات و حالات این جناب
بمقام قلب بیمزه و بی حلاوت است اما چون درین نسبت قوت پیدا شود
حالات سابق فراموش گردد و مورد فیض این جا بالا و لویت لطیفهٔ
ولایت کبری
نفس است این مقام را ولایت کبری گویند که ولایت انبیاست علیهم
الصلوة والسلام این ولایت عالیه متضمن سه دایره و یک قوسی است
نصف سافل دایرهٔ اولی مشتمل بر اسماء و صفات زائده و نصف عالی
متضمن شیونات و اعتبارات ذاتیه است و دایرهٔ ثانیه متضمن
اصول آن دایره ثالثه متضمن اصول آن اصول و قوس متضمن اصول
اصول آن اصول است این اصول سه گانه اعتبارات اند در حضرت ذات
که مبادی صفات و شیونات شده اند بیت هر نقابی روی جانان را
نقاب دیگر است هر حجابی را که طی کردی حجاب دیگر است؛ فنای حقیقی و حقیقت

و حقیقة الاسلام و شرح صدر و مقام دوام شکر و رضا که چون و چرا بر حکم
قضا بر خیزد و در قبول تکلیفات شرعیه احتیاج دلیل نماند و استدلال
بدیهی گردد و اطمینان نفس از شورشهای مقام جذبه و قوت یقینی
بمواعد الهی و استهلاک و اضمحلال چنانکه برف در آفتاب میگدازد و توحید
صفاتی و انتفای انا که وجود و توابع وجود را منسوب باو لیکن نیابد
و در اطلاق لفظ انا بر خود مسامحه نتواند کرد و متهم داشتن نیات
و منقصت دل
و دید قصور که بغیر شر و منقصت در خود نه بیند و تهذیب اخلاق
حاصل سلوک است و تزکیه از رزایل حرص و بخل و حسد و حقد و کبر
و حب جاه و عجب وغیره درین مقام بلند دست دهد تا یار کرا خواهد و
میلش بکه باشد در دایرهٔ دوم وغیره نگرانی و توجه بفوق که متوهم
می شد مدرک نمی گردد که نفس صاحب توجه فنا یافته نگرانی که باشد
در اینجا که مطمئنه بکوهر بحث صدر ارتقا می نماید و این جذاب صدر را
مدرک میشود و در این مراقبهٔ حضرت ذات من حیث المحبة یحبهم
و یحبونه تا ولایت علیا می نماید بغیر از مقامات قرب که در مرتبهٔ
بیچونی و تنزیه حاصل است و در عالم مثال مشهود می شود بدایره
مناسب دیده اند و الا جائیکه جهت خداست دایره کجاست بعد تمام شدن

ولایت کبری و سیر در اسم هو الظاهر سیر و سلوک در ولایت علیاست
که ولایت ملاء اعلی است علیهم السلام درین ولایت کار بعناصر ثلاثه سوای
عنصر خاک افتد درین جا مراقبهٔ ذاتی است که مسمی هو الباطن است و ذکر
تهلیل و صلوة نافله درین ترقی می بخشد و توجه و حضور و عروج و نزول عناصر
ثلاثه را بهم میرسد گاهی بدن مانند جسم نگران مدارک میشود و در وقت سلطان
الاذکار که مبتدیان را حاصل میگردد بدن را صفایی است واده بود آن صفای
دیگر است و این تصفیهٔ عناصر دیگر حالات و کیفیات اینجا بلطافت و نزاکت است
و وسعت عجیبی در باطن پیدا میشود و مناسبتی با ملاء اعلی حاصل میگردد
و میتواند که ملائکهٔ کرام ظاهر شده ذکر کرده و اکثر در یکه لایق ستر و خفیهٔ
مدارک گردد هنیئا لارباب النعیم نعیمهم بعد حصول سیر اسم
هو الظاهر و اسم هو الباطن دو جناح برای سیر بسوی مقصود
که ذات بحت است حاصل میشود پس بانجام رسانیدن معاملهٔ ولایت کبری
و علیا اگر فضل الهی شامل شود سیر در حالات نبوت واقع خواهد شد و آن
عبارت است از دوام تجلی ذاتی به پردهٔ صفات و اسما در مقام شکوف (سیر در کمالات نبوت)
که قطع یک نقطه درین جا بهتر از جمیع مقامات ولایت است حضور رب
جهت میشود و کمرانی و توجهای سابق و طیش و تب و هیبت بسکون زایل شده

عناصر ثلاثه

میشود و بر و یقین رست پیدا هد حال و مقام و معرفت از اینجا کوتاه است لا تدرک
كه الابصار بر صدق حال گواه است بعد از درس نماز او چون خاک را می رسد
نزد آن مژده به بلندی که سر دو سر منه دعا رسته درین جا یافت و ادراک
علامت نارسایی است نکارت و جهالت نسبت وصل عریان حاصل
میشود و وصول است و حصول معیت اتصال بی تکیف بقیاس است رب الناس را
با جان ناس صفای وقت و حقیقت اطمینان و اتباع هو الماجاء به المصطفی
و کمال وسعت نسبت باطنی و بیکیفی دریا و حرمان است پیدا هد معارف و حقایق
اینجا شرایع است و بس که این مقامات انبیاست علیهم السلام و تابعان را بتبعیت و وراثت
حاصل شده توحید وجودی و شهودی که از معارف ولایت بوده در راه هی
مانند اما عروج و نزول و جذبات لطیفهٔ خاک را بالاصاله و بتبعیت لطیفهٔ
ثلاثه را میسر میشود مورد فیض درینجا بالاولیت لطیفهٔ خاکست
و بتبعیت تمام بدن مراقبهٔ ذات بحت از جمیع اعتبارات و حیثیات
سابقه و تلاوت قرآن مجید و طول قنوت در نماز در کمالات ثلاثه
و حقایق سبعه و جزء آن من بعد پیش خواهد آمد ترقی می بخشد و همین

و بیکیفی بدل

پیر بنکسها و لعل فشها در پیش می آید که این مقامات بلند درجات امواج بحر نا
متناهی ذات بحت الهی است جل جلاله در کمالات رسالت و کمالات
اولو العزم و حقایق سبعه و جزء آن مورد فیض هیئت وحدانی سالک است که بعد
میشود و تکمیل لطایف عشره حاصل شده و عروج و نزول و انجذاب نصیب تمام
بدن است این دولت است اکنون تا کرا رسد حقیقت کعبه عبارت از ظهور
سرادقات عظمت و کبریای ذاتیهٔ الهی است و حقیقت قرآن عبارت از
مبدء وسعت بیچون حضرت ذات فرموده اند و حقیقت صلوة عبارت از کمال
وسعت بیچون حضرت ذات فرموده اند مقامات عابدیت و سیر قدمی و سلوک
بانتهای این حقایق تمام میشود و بعد از آن معبودیت صرف است و بس اینجا سیر
قدمی ممتنع گفته اند و سیر نظری جایز داشته مقام خلت حقیقت ابراهیمی است
علیه السلام و آن مقامیست بس شگرف کثیر البرکات انبیا درین مقام تابع اند
حضرت خلیل را صلوات الله و سلامه علیه و حبیب الرحمن علیه و علیهم السلام بامر
اتبع ملة ابراهیم حنیفا مامور است لهذا صلوات و برکات مطلوبهٔ
خود را تشبیه می فرمایند بصلوات ابراهیم علیه السلام اللهم صل علی محمد و علی آل

انتهای بدل

تمام انبیا علیهم السلام

آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید
از اینجا دانسته شود که مرکز این مقام عالی را مرکز این مقام محبت صرفهٔ ذاتیه
حقیقت موسوی است علیه السلام و بسیاری از پیغمبران بمتابعت او باین قرب
و معیت ممتاز اند علیهم السلام این مرکز بتدقیق کشفی دایرهٔ عظیم می نماید
و مرکز این دایرهٔ محبت و محبوبیت ممتزجین حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم
گویا دو میم اسم مبارک محمد برین محبت و محبوبیت اشاره می فرمایند نیز
درین مرکز بغور نظر رفته شود مثل دایرهٔ رفیع الشان بنظر می آید و مرکز این
دایرهٔ محبوبیت صرفهٔ ذاتیه حقیقت احمدی است صلی الله علیه و سلم و میم اسم احمد مقدس
ازین معنی رمزی وا مینماید بدانکه این عظمت و کبریا و این وسعت و این محبت
و درجات آن میتواند که در نفس حضرت ذات باشد به حصول این مراتب بعد تحصیل
تجلیات ذاتیهٔ دائمه که در کمالات نبوت حصول میشود پیش می آید
با عظمت و وسعت بودن و محب و محبوب خود شدن تحقیق آن موقوف
بر اضافه غیریت محض وجوه را اعتبارات است بر حضرت ذات تعالت
و تقدس و نیز مقتضای محبت که در سیر ظلال و صفات پیدا می شود از واق

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی ۱۸۹۴۶

والشواق قلبی است و بحقیقت که درین مقامات بمحض فضل الهی دست میدهد موجب
کمال اطمینان و وسعت بیرنگ باطن و ارادت طاعت و استوای ایلام و انعام
محبوب میگردد چنانچه شهادت وجدان اهل وصول این مقامات مصداق این
معنی است و اگر از صفات اضافیه باشد و آن در اول درجهٔ ولایت کبری گذشته رجعت
قهقری لازم می آید فتامل بالجمله حقیقت محمدی و حقیقت احمدی با حضرت ذات
نزدیکتر آمد و آن حضرت رئیس محبوبان گشت و تابعان او خیر الامم صلی الله علیه وسلم
اللهم ارزقنا حبک وحب حبیبک واتباعه وشفاعته ورضاک
ورضائه سبحانه بعد حب صرف و لا تعین است که بیش قدمی از اینجا کوتاه است دیگر
نظر وابد الکه نزد حضرت مجدد رضی الله عنه تعین اول تعین حبی است و مرکز
آن تعین حبی باعتبار محبوبیت ذاتیه حقیقت احمدی و تعین روحی آن حضرت علیه السلام
و باعتبار محبوبیت و محبیت ممتزجین حقیقت محمدی و تعین جسدی آن حضرت صلی الله علیه وسلم
و باعتبار محبیت صرفه حقیقت موسوی است و تعین موسوی علیه السلام و محیط آن
مرکز که مثل دایرهٔ است در صورت مثالی خلت است و آن حقیقت ابراهیمی
علیه السلام و تعین ثانی تعین وجودی است و مانند ظل است تعین اول را و تعین حضرت

حضرت ابراهیم است علیه السلام و مبدء تعین هر پیغمبری و رسولی را حصه ایست از
حصص این تعین وجودی و از امتان نیز اگر کسی را ببرکت متابعت انبیا علیهم السلام
والصلوات در تعین وجودی نصیبی باشد و حصه یا نقطهٔ آن تعین مبدء تعین آن
کس گردد مجوز است بلکه واقع ملائکهٔ عالین را علیهم السلام نیز تعینات درین تعین مبادی
وجود است و حقیقت امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه که مبدء تعین ظلی مبدء
تعین او بلا توسط امر ظل حقیقت محمدی است صلی الله علیه وسلم بر نهجیکه هر چه در آن حقیقت
کاین است بطریق تبعیت و وراثت در آن ظل ثابت است از اینجاست که حضرت
صدیق رضی الله عنه جمعیت کبری داشتند که در کمال محبت و معیت در جمعی حبیب خدا
صلی الله علیه وسلم سیر مقامات قرب میفرمودند ما صب الله شیئا فی صدری الا
وصببته فی صدر ابی بکر و این مرتبهٔ عالیهٔ شیخ الشیوخ حضرت
محمد عابد را رضی الله عنه بتبعیت و وراثت حاصل شده و حضرت شیخ رضی الله عنه
حضرت ایشان ما را رضی الله عنه بجمعیت خود ممتاز فرموده بودند چنانچه روزی
حضرت شیخ رضی الله فرمودند که الله تعالی امشب ما را به نسبت تازه سرافراز
فرموده است حضرت ایشان ما بعرض رسانیدند که از فلان وقت این نعمت عظمی کرامت

کرده اند فرمودند آری شما جمعیت ما دارید شما را نیز با این دولت سرافراز فرموده اند
سبحان الله زهی قبول و صحت کشف و ادراک حالات و مقامات در حقایق انبیای
کرام علیهم السلام کثرت درود بابرزخیت روح مبارک پیغمبری که بحقیقت او
اتصال بهم رسیده ثمره افزاست اللهم صل علی سیدنا محمد حبیبک و ابینا ابراهیم
خلیلک وبارک وسلم با درود که در تشهد معمول است تا سه هزار ورد سازد
درین مقامات انوار نسبت و ارواح طیبهٔ آن اکابر علیهم السلام والتسلیمات ظهور کرده
در ایمانیات قوت تمام بخشد بدانکه این ولایت ثلاثه و این کمالات ثلاثه و حقایق سبعه
و دیگر مقامات که نمی از آن دریا درین قرطاس تراوشی یافته همه متوسلان این
خاندان تخلیف را میسر نیست بعضی بولایت قلبی بلکه دایرهٔ امکان بعضی بولایت
کبری و قلیلی بکمالات ثلاثه و نادری بحقایق سبعه و جزء آن فایز میشود و از کیفیات
و حالات و تاثیرات این عزیزان تفاوت است که حالات و علوم هر مقام جداست
چنانچه نمونه از آن بتحریر در آمده بالجمله در ولایت خصوص در ولایت قلبیه کمالات
ثلاثه تاثیر و حالات با ذوق و شوق و حرارت ظاهر می شود در کمالات نبوت
و حقایق سبعه جمعیت با صفا و لطافت بیرنگی پیدا کرده که درین جا تجلیات ذاتیه

ذاتیه بی پردهٔ اسما و صفات ظهور میکرد کما لا یخفی علی اهلها و تفصیل این
مقامات و معارف در مکتوبات حضرت مجدد رضی الله عنه مذکور است و بالفعل درین
کمالات ثلاثه و این حقایق سخن نمودن نارسی هوش نیست استعداد کو اما مدرکان را
ها لیاقت این مقامات بلند است بیت نه هر که سر بتراشد قلندری داند هر که
آئینه سازد سکندری داند بشارات معمولهٔ این خاندان بالتحقیق آثار و علامات
آن در خارج و باطن سالک مسموع و معتبر نیست نکو سوختن بجواب اندر شتر شد
آنچه مشهور است که علم احوال ضرور نیست مراد علم تفصیل احوال یا کشف احوال است
و اگر فرضا عدم تغیر باطن از ورود حالات باشد پس به حفظه که و دوام نکرلند
و فنای هوا و فنای اراده و فنای انا ضرور است حضرت ایشان ما رضی الله عنه
میفرمودند قریب است که راه تسلیک جمیع مقامات مجددیه مسدود شود
و ارث ره بوب انتقال خود میفرمودند معلوم نیست که بر روی زمین کسی
که قوت تسلیک تمام مقامات مجددیه داشته باشد در روضة القیوم که در مناقب
حضرات مجددیه رضی الله عنهم نوشته نیز نقل این معنی نموده است بلکه جذبات
و کیفیات ولایت و وسعتها و بیرنگیهای کمالات نبوت و دیگر مقامات

گواه صدق حصول مقامات کافیست از اوهام و خیال چه میشود به بشارات

حقیقت خود را مغرور ساختن و مردم را در غیبت انداختن چه فایده فایده نیست

مگر ظاهر را باتباع سنت آراستن و باطن را بدوام حضور آگاهی و توجه بجناب

الهی سبحانه منور داشتن درویشی چیست کمان زیستن و یکسو نمکسیتی بیت

تا ز قید خود پرستیها رهی آسوده‌ئی پیچ مظهر کاش راهی با خدا بودی مرا اسرار

توحید و احاطه و سریان ارباب فنای قلب را که به تبعیت پیغمبر صلعم اکثرات

بوظایف عبودیت و کثرت ذکر و تربیت حضرات مشایخ بمقام جذبه و سکر و مستی

و غلبه محبت و تجلی برق مشرف شده اند پیش می آید اما توحید که بعض مراقبه

سریان فهو اوست و هو الموجود متخیل گردد استیلا و اظهار بیش نیست از

جز اعتبار سر قطرات و علوم توحید شهودی اهل فنای نفس را که حصول فنا

قلب در غلبات انوار حق با تنقیه انانیت و توابع وجود و استهلاک یافته اند

مکشوف میشود و در کمالات نبوت و دیگر مقامات مجددیه که دوام تجلی ذاتی

و تمام صحو و هشیاری است حقایق و معارف علوم شرایع است و بس ارباب توحید

وجودی عالم را بحضرت حق جل و علا نسبت اتحاد و عینیت ثابت کنند و اهل توحید

توحید شهودی این نسبت ظلیت مقرر نمایند و کسی که ازین هر دو مقام گذشته بکمالات

نبوت تبعیت و وراثت رسیده اند از غایت تنزیه مقصود از اثبات هر

نسبت بستری تحیر مانند الا نسبت مخلوقیت و مصنوعیت ما للتراب و

رب الارباب این معرفت ذوقی و وجدانیست نه تقلیدی اما ظهور

این اقسام علوم بهر سالک میسر نیست ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ میتواند که سالکی بولایات و کمالات نبوت

فایض شود و ازین علوم هیچ او را انکشاف ندهد بیت نه سلطان خریدار هر بنده ایست

نه در زیر هر ژنده زنده ایست اما حاصل سیر و سلوک که حصول فنا و دوام

حضور و تهذیب اخلاق و اخلاص تمام و رفع کلفت در ادای احکام

شرعیه است با دیگر حالات بی انکشاف اسرار توحید دست میدهد حضرت

مجدد رضی الله عنه سیر و سلوک نسبت نقشبندیه اختیار فرموده اند که بنور

شرع بسیار آراسته است و نسبت احراریه که حضرت خواجه احرار از آبای کرام

خود در یافته قدس سره و منشاء اسرار توحید وجودی است گذاشته که در آن ذلت

اقدام پیش می آید و آنکه درین وقت اکثر ارباب سلوک از ذوق و وجدان

هم بهره تمام ندارند می توانند که از دوری زمان حضرت نبوی صلعم و قرب قیامت و فتور

استعداد باشد پس آنچه بزرگان دین از معارف بیان فرموده اند هر انچه بجهت

هر کسی را آنچه پیش آمده و الهام شده است تفاوت در معارف از جهت اختلاف

مقامات آنها که راه یافته معاذ الله که کذب را مدخل باشد یا کسی تکذیب

صدیقان نماید اما تغلیط وجودیه اهل توحید شهودی را چنانکه گویند بعض

الطائفة ان التوحيد شهودي لا وجودي فما وصلوا الى

حقيقة المقام از عدم ظهور معارف مقامی است که در آنجا علوم توحید

شهودی منکشف می شود و الا این مشرب صافی از ظاهر نصوص روشن و بکشف

کمل تابعین که از سکر و شطح بر آمده از صحو و هشیاری که مشرب انبیاست

علیهم السلام حظ وافر دارند مبرهن است هیچ شبهه که کسی از صحابه کرام

که افضل از اولیاء عظام اند بهمه اوست گویا شده باشند عبارات را بر مشرب

خود فرود آوردن از غلبه حالات است همچنین تطبیق معارف مختلفه باهم از

قوت تاویل عبارات است تا اختلاف از میان برخیزد و الا اتحاد مقتضیات

متباینه مقامات مختلفه چگونه صورت پذیرد اگر عبارات را بتاویل متحد نمایند

حالات و اذواق مقامات متفق و ته یکی می شود اگر گوئی هوای زمستان

و تابستان در نفس هوائیت یکی است برودت و حرارت هرا متحد نتواند شد

با این همه علوم و معارف هر مقام جداست و انوار و فیوض هر مرتبه جدا پس این همه

تطبیق از قوت ملکه مقال بود نه از غلبه واردات حال و صحیح العلم عند الله

تحریر و تقریر سخن بزرگان در خور لیاقت این بی سر و سامان نیست بیت

حرف درویشان بدزدد مرد دون تا بخواند بر سلیمی زان فسون اما از

تعطش که باحوال بزرگان دارد سخنی چند از علوم و معارف کلام عزیزان التفات نموده

لعل الله يرزقني صلاحا بیت کر ندارم از شکر جز نام بهره زان بسی خوشتر

که اندر کام زهر الغرض طالبی بباید تکرار استخاره موافق حدیث شریف

با شهادت قبول قلب درباره او ضرور است درین افاده جز اشتراک در فیوض

یکدیگر منظور نباشد تا فایده بر آن مترتب شود بعد تلقین توبه و استغفار

ذکر اسم ذات بوی نمایند و توجه نمایند دل خود را مقابل دل او نموده همت

القای ذکر کنند تا دلش ذاکر شود و حرکت درو پیدا آید کسی که دلش متاثر

نشود محض بتوقف قلبی پردازد و همچنین هر لطیفه خود را برابر لطیفه او

داشته توجه و القای ذکر باید نمود هر لطیفه را جدا جدا چند روز توجه نمایند تا
لطایف سبعه بفضل الٰهی گویا بذکر خدا گردد پس بذکر نفی و اثبات و مراقبهٔ
احدیت صرف ارشاد نمایند و همواره بر دل او توجه القای انوار نسبت که از بزرگان
باو رسیده است کنند و جذبه بفوق نموده باشد این شاء الله تعالی در چند روز دل
سالک نورانی گردد و درین ضمن ذکر لطایف نیز متلون بانوار میشود رنگ نور قلب
زرد رنگ نور روح سرخ و رنگ نور سر سفید و رنگ نور خفی سیاه و رنگ نور اخفی سبز
و رنگ لطیفهٔ نفس بیرنگ است و ازین رنگها در و منعکس میشود دیدن انوار مقصود نیست
انوار برونی چه کمی دارد که کسی سعی برای تماشای انوار درونی نماید و مقامات
و واقعات نیز متعددات هستند بیت نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم از جمله واقعات رؤیت باری تعالی و زیارت
آن حضرت است صلی الله علیه و سلم اگر از شائبه وهم و خیال مبرا باشد چه اشتباه حقیقت
بموهوم اکثر ملتقان انوار ذکر با محبت و اخلاص با مناسبت استعداد بجناب آن حضرت
بارضای مرشد با نسبت باطنی او یا کثرت درود یا خواندن بعضی [illegible] یا احیای سنت
یا ترک بدعت یا خدمت سادات یا توغل بعلم حدیث بصورت آن حضرت صلی الله علیه و سلم متصور

متصور میشود و بیننده اعتقاد دارد که بشرف زیارت مشرف شده است و آن چنان نیست
بلکه بهمین ازان دریای رحمت سیراب شده است ازین است که بصورت مختلف آن
حضرت صلی الله علیه و سلم را می‌بینند اگر صورت مبارک که در مدینهٔ منوره موجود است و صاحب
شمایل آن را بیان نموده بینند البته سعادت است بزرگ و موجب ترقی در باطن
ورزد باید توفیق میشود و الا اول بوهم و خیال خوش می گردد و وهم برین قیاس است
زیارت ارواح طیبهٔ مشایخ کبار رحمة الله علیهم همچنین صحت کشف کونیات
بسیار متعذر است معتقد و متخیل خود یا خبر مشهور که در مردم قرار یافته
یا معاملهٔ عمر و بصورت معاملهٔ زید یا القای شیطانی یا هوای نفس او در مرآت
خیال منعکس میشود و بیننده اعتقاد دارد که صورت امری در عالم مثال دیده است و گاهی از
شرایط وقوع امر معلوم نمیشود لهذا غلط واقع میشود پس راه رضا پیش گرفته
متوجه بجناب احدیت باید شد و باین و آن نباید پرداخت و افوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد سعی باید نمود و جهد باید کند تا شاهد
مقصود از کوشش تا غوش رسد شهودی که جان را پیش از گرفتاری بیدار
بود در ظلمات جسمانی آن را گم نموده پیدا باید کرد و کوشش بغایت کشف
که بعنایت کشف میشود می نوازند

انوار و سیر خود را بنظر بصیرت مشاهده می نماید و الا جمعیت خاطر و توجه بقلب
و انکار بمبدء فیاض رفته رفته در ترقی میباید در چند مدت لطیفهٔ قلب متنور
شده از قالب می برآید ارباب وجدان را جذب و کشش لطایف مدرک میشود
که سلوک عبارت از رفتن است و رفتن متضمن است جذب را و چون لطیفهٔ قلب از
قالب برآید کسی را از قلب تا بالا راهی کشاده و سیر امثل قبهٔ نور مناره بالای سر
ایستاده دریافت میشود گاهی حالت عروج که گویا قلب را بجانب فوق کشان و گاهی
حالت نزول که گویا قلب را بجهت تحت روان می یابد تا آنکه تدریجی لطیفهٔ قلب را
باصل خود که آن را قلب کبیر و حقیقت جامعهٔ انسانی گویند و بالای عرش مجید است
واصل و متحد می یابد خیال نکنی که این جا قلب را فنا حاصل شود این از مغلطه
کشفی است تا اینجا نصف دایرهٔ امکان و سیر آفاقی تمام میشود و نصف دیگر که عبارت
از سیر در عالم امر است و بلامکانیت موصوف هنوز در پیش است بعد تمام دایرهٔ
امکان و سیر در ولایت صغری قلب را صورت فنا حاصل میشود کسی از غلط
کشفی رسیدن تا بقلب کبیر را حصول فنا و سیر در اصول لطایف را ولایت کبری
و فنای نفس داند ظاهر است که مستفیدان اور اکیفیات و جذبات و دیگر احوال که در

احوالی که در ولایت صغری پیش می آید مبدا انند و رسیدن باین ولایت شرط است
وصول ولایت کبری را چه حاصل خواهد بود محض بجمود در کود آرام گرفته اند دوام فنا کو
ولایت کجا الله تعالی مراد ایشان را بجذبات فضل عظیم خود بمقامات ارباب
تحقیق رساند آمین چون بجذب عنایت الٰهی و توجهات مشایخ هر دو قوس
دایرهٔ امکان تمام شود دریافت تمامیت سیر موقوف بر کشف صریح و یا وجدان
صحیح است و علامت آن حصول حالت دوام حضور است در بیداری و خواب یا بعضی
از دیگر کیفیات سیر در ولایت صغری پیش می آید وجدانات قویه و دیگر حالات
و اسرار نقد وقت میشود و این نور ولایت به بنور ماهتاب است و درین مقام
چو بار سوختن و تو... پیدا کند قابل اجازت مقیده می شود و در ولایت کبری
که نور آن مشابه آفتاب نیم روز است فضل اجازت مطلقه میفرمایند پس برای
القای توبه بر کسیکه بر شریعت استوار نیست متوجه حال او بوده همت نمایند
که ملکهٔ صلاحیت که نفس شما را بفضل الٰهی راسخ شده در نفس او حاصل گردد
همچنین چند وقت متوجه باشند یا خود را با همان کس کنند کار در خیال خود
تصور نموده چند روز توبه و استغفار نمایند ان شاء الله تعالی بر شریعت

ثابت گردد بجهت حل مشکلات آنچه مقصود است در لحاظ داشته همت نمایند
تا مطلب حاصل گردد مریض را صحیح و تندرست ملحوظ نموده همت نمایند بقصد
ازاله مرض مریض فرمایند تا بفضل الله شفا یابد دریافت خواطر باطن غیر کسی
که دل بیخطره یا صفا حاصل است چندان متعذر نیست بعد مقابل داشتن دل
بدل غیر متوجه بوجدان خود شوند هر خطره که در دل قرار گیرد خطره از باطن
اوست و خواطر که در باطن می آید هر چند اقسام است از چپای دل بطول امل و تسویف
عمل و جرأت بر گناه و غرور مغفرت آگهی خطره شیطانی است و از راستای دل
بطاعت و ذکر دوام خیر خطره ملکی است و از بالای دل بیخودی و خود آرای و عار
و ننگ خطره نفسانی و از ذوق و شوق همه بترک مقامات و حالات نیز خطره
رحمانی برای دریافت امور مغیبه عالم مثال و ملاء اعلی تطلع نمایند در غیبت
یا در خواب چیزی واضح خواهد شد اما حکم بعد تکرار توجهات نمایند برای ادراک
باطن اهل الله دل خود را از حالیکه دارد خالی تصور نموده در مقابل دل آن
بزرگ دارند هر حالت که در باطن او پیدا شود انعکاس احوال شریفه اوست
اکثر از ارباب خاندان چشتیه حرارت است و شوق و از بزرگان قادریه صفا

صفا و لمعان و از اکابر نقشبندیه بیخودی و اطمینان مدرک میشود احوال بزرگان
سهروردی مشابه بحالات نقشبندیه دارد و قدس اسرارهم اجمعین فیض نسبت
اهل الله مثل نور خورشید که از روزنه بتابد یا مانند ابری که محیط گردد یا مانند
نسیم خنکی که میوزد یا مانند آب یا مانند باران یا مانند چو در باریک که تمام بدن
را شامل گردد یا مانند شبنم لطیف مدرک میشود اهل ادراک را احوال ارباب
قلب بر قلب تا ذوق و شوق و حرارت و محبت و نسبت اهل ولایت کبری بر لطیفه
نفس نیز با اطمینان و استهلاک و اضمحلال ظاهر میشود بلکه تمام بدن را در گیرد
و نسبت ارباب کمالات نبوت و دیگر مقامات مجددیه بلطافت بیرنگی و وسعت
تمام لطایف را محیط میشود بلکه از ادراک آن نزدیک است که نزدیکان
دور بینی بیند تا بدوران چه رسد لهذا از غایت لطافت و بیرنگی نسبت این
خاندان شریفه مردم اعراض نموده طلب نسبتی که ذوق و شوق دارد و ناشی از
مقام قلب و تجلی افعالیت می نمایند و نمی دانند که این لطافتها از کجاست و حال
آنکه در وسط راه درین طریقه شریفه اذواق و اشواق عجیبه و جذبات غریبه
در پیش می آید و احوال این طریقه استمراریت و کمل این طریقه را در مقام

تجلی ذاتی دائمی بی پرده اسما و صفات و درجات آن قدم کامل راسخ پس بیرنگی
و غایت لطافت صفت نسبت باطن ایشان آمده که دست ادراک از آن کوتاه گشت
نارسیده کمان کرده اند که صحبت ایشان تا مدتی و صفا نتیجه حاصل است و کسی را که در این طریقه
سیر بمرتبه ظلال اسما و صفات یا تجلی صفاتیست البته تاثیر توجه او با کیفیت تر
و قوت مدرک شود پندارد که باطن ایشان قوتیست نه بلکه رسیدگان بدوام
تجلی ذاتی در افاضه فیوض و برکات شانی عظیم دارند مستفیدان ایشان تا در
اندک مدت حرارت و شوق و حضور پیدا کنند هو الذی جعل لکم من
الشجر الاخضر نارا بیت بر نیابد حال پخته هیچ خام ※ پس سخن کوتاه باید
والسلام ※ در طریق دیگر که از کثرت ذکر جهر و حبس نفس و اشتغال سماع حرارت
قلبی که شوق و ذوق ظاهر شود و کیفیات که در مقام جذبه نقشبندیه و
حصول فنا حاصل گردد در هر دو قسم حالات فرقها است اینجا وسعت نسبت
باطن بود و دوام حضور و کثرت انوار و برکات نقد وقت است و توحید حالی
به استیلای و هم ظاهر میشود و اینجا محض حرارت و طپش قلبی است
که از بعضی عوارض لاحق گردیده است اکثر حالات توحید است از غلبه

از غلبه واهمه و مراقبه توحید است اما اگر این نسبت شریفه بفنا و بقا برسد
اکسیر اعظم است در احیای دلهای طالبان راه خدا تا یار کرا خواهد
و میلش بکه باشد ※ بدانکه از کثرت مراقبه که آن عبارت از نگهبانی دل
از خواطر و انتظار فیض الهی است در نسبت باطن عمقی و نسبتی و قوتی پیدا شود
و از کثرت ذکر تهلیل که عبارت از نفی هستی خود و هستی موجودات و اثبات
هستی حق تعالی است با رعایت شروط مقرره فنا و نیستی قوی گردد و از کثرت
تلاوت قرآن مجید نورانیت و صفا و از کثرت استغفار رونماز و تضرع و نیاز
و از کثرت درود و مقامات و واقعات عجیبه ظاهر میشود و اگر بر نسبت فنائیه
خود متوجه شوی حالت دیگر رو نماید و اگر به نسبت بقائیه توجه نمای ذوق
دیگر رو نماید در وقت بسط حالت اگر چه بکبر مو متغیر میشود شکر بجای آرد و
اندک سودا و در وقت قبض بعد غسل با آب سرد و الا با آب گرم دوگانه نماز
و استغفار کند و اگر قبض نرود باز غسل یا وضوء برود و وضو و تضرع و التجا باو
سبحانه نماید تلاوت قرآن مجید بترتیل و تذکر موت و زیارت گورستان کهنه و
حضور در مواقع خیر و صدقه در راه حب مال و توجه مرشد دافع قبض است از قلبه

حرام قبض و بی‌حلاوتی تا سه روز و از لقمهٔ شبهه تا تحلیل آن و از صغایر ذنوب تا وضوء
و ادای نماز می‌ماند از نجا هو القابض رفع قبض بر ارادهٔ الهی است کوشش میکنی
و گوشش را چشم میدار ربیت عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست
و گرنه طبیب هست · شیوه‌ها بنده را ضبط اوقات مداوم ذکر و وظایف عبودیت و
قناعت بلا بد معاش نیست و از خدا غیر خدا سبحانه نخواهد در راه خدا انفاق است
و حضرت خواجهٔ بزرگ امام طریقه نقشبند رضی الله عنه وظایف و اوراد طریقهٔ خود را
بر آنچه از احادیث صحیح ثابت میشود مقرر فرموده‌اند پس اهل این طریقه را از کمال
اتباع سنت ناگزیر است وقت صبح با دعیهٔ ماثوره بقدر میسور باید پرداخت ده
بار درود و ده بار استغفار و ده بار اعوذ بالله من الشیطان الرجیم آیة الکرسی یکبار
سورهٔ اخلاص و معوذتین سه سه بار سبحان الله و بحمده صد بار وقت شام و وقت
خفتن نیز بخواند پس بعد فاتحه و رجوع بارواح طیبهٔ حضرات مشایخ قدس الله اسرارهم
بذکر و مراقبه مشغول شود در وقت اشراق دوگانهٔ شکر نهار و دوگانهٔ استخاره گذارد
و بگوید الهی از علم تو استخاره میکنم که آنچه از مرادات روز و شب در بارهٔ من
بهتر باشد مرا پیش آید و از سوء قضا مرا نگاه دار و رضا بقضا کرامت فرما

اوراد طریقهٔ خواجه بزرگ

ادعیه و استخاره

نماز اوابین

فرما بعد از ان بدرس کتاب و امور ضروریه پردازد وقت چاشت چهار رکعت
که در حدیث صلوة اوابین نماید یا همین نماز ضحی است انه کان للاوابین
غفورا پس اگر میسر شود قیلوله نماید که ممد قیام اللیل است وقت فیء زوال
چهار رکعت بطول قنوت بخواند بعد سنت مغرب شش رکعت که بصلوة اوابین مشهور است در مردم
واولی این است شب را تثلیث نماید ثلث اول و آخر برای ادای حقوق
مولی جل سلطانه و ثلث وسط بجهت استراحت نفس خود مقرر نماید و الا تربیع لیل
از مهمات داند و خواب کافیست نماز تهجد که آن بعد از خواب برخواستن و مغلوب بهر
النوم را پیش از خواب هم جایز است و با توفیق را وقت چاشت تدارک آن ضرورت
دوازده رکعت یا ده یا هشت یا شش و آنچه تواند در نوافل قراءت سورهٔ یس
معمول است و الا سورهٔ اخلاص بخواند وقت سحر دعا و استغفار و ذکر و مراقبه با
اگر از ثلث شب بیدار میشود بعد از فراغت از اذکار اندکی بخواب رود که آن را
خواب مشاهده گویند نماز صبح در اول وقت که ستارگان درخشان باشند
بخواند اوراد دیگر در احادیث ثابت شده است وظیفه باید نمود تلاوت قرآن
مجید حافظ را در تهجد بهتر است و غیر حافظ قرآن را بعد از نماز اشراق یا نماز ظهر

بتلاوت و ترتیل و تحسین صوت پردازد بمقدار یک جزو زیاده مقرر نماید و اگر
شوق و ذوق مطلوب باشد اندکی جهر میتوان نماید کلمهٔ تمجید صد بار و کلمهٔ
توحید صد بار و درود بعد از نماز خفتن و الا هر وقت میسر شود و معمول هزار بار است
هر قدر تواند بخواند و استغفار رب اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب
الرحیم صد بار رب اغفر وارحم واهدنی السبیل الاقوم صد بار اللهم اغفر لی وار
حمنی ولوالدی ولمن توالد و للمؤمنین و المؤمنات
~~میین~~ بیست و پنج بار بخواند بدانکه این نمازها و تلاوت و اوراد بحضور قلب صحیح است
لهذا فرموده‌اند سالک بعد ادای نماز فرض و سنن موکده بمجرد ذکر و مراقبه
پردازد تا که حضور ملکه گردد و بفنای نفس و تهذیب اخلاق مشرف شود پس بهر
~~...~~ بر دو اوراد و امری از امور معاش و درس و تدریس گیر اید پرداخت و وقوف
قلبی را یاد داشت لازم شناسد اما در علوم دقیقه توغل مضرت و شغل علوم دینی
ممد نسبت باطن فرموده‌اند خصوص علم حدیث که جامع است تفسیر و فقه و علوم تصوف را
بشرط التزام بروحانیت مقدس و مطهر آن حضرت صلی الله علیه وسلم و حفظ ادب کلام رسول علیه السلام
این چند فقرهٔ جامعه برسم تبرک از کلام مبارک حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی

علوم دینیه ممد نسبت

وصیت نامه

غجدوانی قدس سره که بآنکه نزدیک همه سالکان است نوشته میشود الله تعالی نیز کاتب را
توفیق عمل بر آن کرامت فرماید وصیت میکنم ترا ای پسر من بعلم و ادب و تقوی در جمیع
احوال بر تو باد که تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی فقه و حدیث
آموز و از صوفیان جاهل پرهیزی نماز بجماعت گذاری بشرطیکه امام و موذن نباشی
هرگز در طلب شهرت مشو که شهرت آفت است بمنصب مقید مشو دایم گم نام باشی
در قبالها نام خود منویس بمحکمهٔ قضا حاضر مشو و ضمان کس مباش بوصایای مردم
در میا با ملوک و ابنای ایشان صحبت مدار خانقاه بنا مکن و در خانقاه منشین
و سماع بسیار مکن که سماع بسیار نفاق پدید آرد و دل را بمیراند و نیز بر سماع
انکار مکن که سماع را اصحاب بسیارند کم گو و کم خور و کم خسپ از خلق بگریز
چنانکه از شیر گریزند ملازم خلوت خود باش با مردان و زنان و مبتدعان
و توانگران و عاصیان صحبت مدار حلال خور و از شبه پرهیز کن تا توانی زن
مخواه که طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین بباد دهی بسیار مخند و از خنده
قهقهه اجتناب کن که خندهٔ بسیار دل را بمیراند باید که همه کس را بچشم
شفقت نگری و هیچ فرد را حقیر نشمری ظاهر خود را میارا که آرایش ظاهر

از خرابه باطل است با خلق مجادله مکن از کسی چیزی مخواه و کسی را خدمت مفرما

مشایخ را بمال و تن و جان خدمت کن بر افعال ایشان انکار مکن که منکر ایشان

هرگز رستگار نیاید بدنیا و اهل دنیا مغرور مشو باید که دل تو همیشه اندوه گین بود

و بدن تو بیمار و چشم تو گریان عمل تو خالص و دعای تو بتضرع و جامه تو کهنه

و رفیق تو درویشی مایه تو توفیق خانه تو مسجد مونس تو حق سبحانه و تعالی امام ربانی

مجدد الف ثانی صاحب الطریقه حضرت شیخ احمد فاروقی قدس سره طریقه چشتیه

از پدر بزرگوار خود گرفته اند از ارواح طیبه این سلسله علیه قدس الله اسرارهم فیضها

و اجازت و خلافت یافته و در خوردی باز منظور نظر عنایت حضرت شیخ

شاه کمال قادری قدس سره بوده اند و خرقه بزرگ حضرت شاه سکندر قدس الله سره از

دست شاه سکندر رحمة الله علیهما که در واقعه حضرت شاه کمال بالتماس آن
بالهام

ایشان را تاکید فرموده بود پوشیده اند و از ارواح مقدسه اکابر خاندان قادریه

و روح پر فتوح حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه بفیوض برکات و اجازت

و خلافت فایض شده اند و اجازت طریقه کبرویه از مولانا یعقوب کشمیری

رحمة الله علیه که در خطه کشمیر کمالات ایشان مشهور است دارند اما

اما نسبت حضرات نقشبندیه قدس الله اسرارهم که از خواجه آفاق حضرت

خواجه باقی بالله رضی الله عنه یافته اند بر حضرت ایشان غالب است و ذکر

و شغل و وضع و آداب همین طریقه معمول دارند بس تحریر چهار شجره

ضرورت برای تبرک و تیمن تا موجب برکت متوسلان این سلسله علیه

باشد و با وجود اخذ و کسب فیوض هر چهار خاندان عالیشان از جناب الهی

بمواهب جلیله و عطایای نبیله سرافراز شده اند که عقل و ادراک آن

کمالات و حالات حیران است حضرت خواجه رضی الله عنه در باره حضرت ایشان

فرموده اند که همچو ایشان زیر فلک نیست و درین امت مثل ایشان چندکس

معلوم میشود و معلومات و مکشوفات ایشان همه صحیح قابل آن است که بنظر

انبیاء علیهم الصلوة والتسلیمات در آید و از مکاتیب شریفه حضرت خواجه قدس الله

سره العزیز کمال حضرت ایشان معلوم میشود و ملا بدر الدین در حضرات القدس

و محمد هاشم کشمی در برکات احمدیه و محمد احسان در روضة القیوم و دیگر

عزیزان مقامات و کرامات و طاعات و عبادات حضرت ایشان را به

تفصیل تحریر نموده اند و حضرت شاه ولی الله رحمة الله علیه بعد تحریر مناقب

حضرت ایشان نوشته اند لا یحبه الا مؤمن تقی و لا یبغضه الا منافق شقی

محمد هاشم کشمی در برکات احمدیه نوشته اند وقتی که حضرت خواجه رضی الله عنه

اصحاب خود را بجهت استفاده از حضرت ایشان ترغیب نموده بسرهند فرستاده

اند یکی از امتثال امر شریف ابا نموده پس در خواب می بیند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه

در مدح ایشان میخوانند میفرمایند که مقبول   احمد مقبول است و مردود او مردود

است شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در خاتمه رساله که سوالات بر کلام شریف حضرت

ایشان نموده مینویسند که مراد در باره شما این آیت شریفه و ان یک کاذبا فعلیه کذبه

و ان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم گردیده مخفی نیست که این آیه کریمه
القا

در رفع اشتباه حقیقت حضرت موسی علیه السلام امر است فرعون و فرعونیان را

سبحان الله حضرت ایشان مشابه موسوی مشرب بوده اند اگرچه حضرت شیخ را از فرط غضب

رفع شبهات ازین آیه کریمه شده اما بعد چندی بتحقیق کمالات حضرت

ایشان اقرار فرموده اند چنانچه در مکتوب مرسل حضرت شیخ عبد الحق

بخدمت حضرت میرزا حسام الدین احمد که از اجله خلفای حضرت خواجه باقی

بالله اند رحمة الله علیهما مذکور است حضرت شیخ از انکار خود باز آمده میفرمایند

میفرمایند که با چنین عزیزان بد نباید بود پیداست که انکار در اقرار کلمه بترجمه لفظ

عربا و امانده سخن از نقص گوید با معارف دقیقه شناسی در چه اعتبار است

کسی که دیده بصیرت او بینا و نظر کشفی او در ترقیق حقایق رسا باشد اگر در سخن

اولوالابصار خوضی باشد گنجایش دارد و با این همه مولانا محمد شاه نجم در اعتراضات

که بر کلام حضرت متعصبان می نمایند در مکه شریف رساله ترتیب داده

بمهر مفتیان چهار مذهب رسانیده و بالفعل در اینجا موجود است و دیگر مخلصان

حضرت ایشان بر چیدن این اداز سلوک راه حضرت السعادت یافته اند حضرت

ایشان خود نیز دفع اعتراضی فرموده اند پس انصاف دور از جد و اعتساف اجوبه

کلام ما فایده از سکر نیست محو خالص لخیب عوام است درین راه اشتباه بسیار است

از اشتباه ظل باصل عروج و نزول الا من عصمه الله تعالی میفرمایند کشوف و معارف

خلاف کتاب و سنت مقبول نیست نزد خرد دقیقه یاب ازین سبب جمله کلام

شریف حضرت ایشان جواب هر اعتراض می توانند شد و تفصیل هر جواب

در مکتوبات شریفه حضرت ایشان مسطور است فارجع الیها اما از تحریر معارف

غریبه مقامات جدیده بعد تقرر و تثبیت معارف متقدمین مقصد بجناب

آن اکابر عاید نمیت چنانچه از ظهور ملت محمدیه علی صاحبها افضل الصلوة والتسلیمات

بملل سابقه منقضی لاحق نشده و از مذاهب جدید شافعی که تلمیذ حضرت امام مالک است

بمذهب امام مالک قصور راه نیافته میفرمایند که معرفت خدا نیز اینچنین حرام است که خود را

از کلاغ و زاغ بهتر دانند فکیف از اکابر دین میفرمایند من کیستم خوشه چینی خرمنهای دول

ایشانم و ذره خوار خوانهای نعم ایشان ایشانند که بانواع ترتیب مرا مربی ساخته اند

و باصناف کرم و احسان مرا مشرف گردانیده حقوق این اکابر قدس الله اسرارهم بر خود

لازم دارم میفرمایند که این علوم و معارف از وحدت وجود و احاطه و سریان ذاتی و غیر

ذالک این اکابر را در وسط راه پیش آمده باشد و از آن مقام ترقی فرموده باشند

اگر تتبع کلام اولیای کرام رحمة الله علیهم نمای به بینی که چه سخنهای بلند از این اعزه

بر زبان آمده است بایزید بسطامی میفرماید سُبْحَانِي مَا أَعْظَمَ شَأْنِي لِوَائِي أَرْفَعُ

مِنْ لِوَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیگری می گوید قَدَمِي عَلَى رَقَبَةِ كُلِّ

وَلِيِّ اللهِ دیگر گفته اند قَدَمِي عَلَى جَبْهَةِ كُلِّ وَلِيِّ اللهِ و درین کل اصحاب عظام و حضرت

امام محمد مهدی رضی الله عنهم بِالْاِتِّفَاقِ افضل اولیای کرامند داخلند و دیگر گفته که قدمی در مقامات

از خود بیشتر دیدم غیرتم آمد که هیچ کس بر من سابق نیست گفتند قدم مبارک آن حضرت صلعم

سلم خاطر من تسکین یافت دیگر فرموده در مقامات قرب از دریای گذشتم که انبیای

علیهم السلام این طرف دریا مانده اند و حضرت شیخ محی الدین عربی رحمة الله علیه خود را ختم

ولایت نوشته اند فرموده که خاتم نبوت از خاتم ولایت استفاده می نمایند پس هر توجهی

که تابعان این اکابر در چنین کلمات افاده میفرمایند از غلبهٔ حالت یا مأمور

بودند باظهار آن مقدمات یا تحدیث آیت نعمت الهی یا ترغیب طالبان راه

یا صرف عبارات از ظاهر هر که گاهی الفاظ این بزرگان بمعانی مقصوده مساعده

نمی نمایند پیش انصاف همان توجیه جواب اعتراضات است که اهل ظاهر را بر کلام

حضرت ایشان مظنون می شود فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ علوم و معارف هر که موافق

کتاب و سنت نیست در بعضی غیر معقول خود تاویل یا تفویض باید نمود و زبان

اعتراض نباید گشود منکر این طایفه علیه قدس الله اسرارهم در محل خطرات حضرت

خواجه عبد الله انصاری رحمة الله علیه فرمود بیت انکار مکن که انکار شوم است انکار

آن کند که از این کار محروم است الله تعالی ما را محبت خود و دوستان خود عطا فرماید المرء

مَعَ مَنْ أَحَبَّ شجرهٔ نقشبندیه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَعَنَّا بِهِمْ شَجَرَةٌ طَيِّبَةٌ

أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

الهی بحرمت شفیع المذنبین و رحمة للعالمین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم الهی بحرمت

خلیفهٔ رسول الله امیر المؤمنین حضرت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه الهی بحرمت محب

رسول الله حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه الهی بحرمت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنه

الهی بحرمت امام همام حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه الهی بحرمت خواجه بایزید بسطامی رضی الله عنه

الهی بحرمت حضرت ابو الحسن خرقانی رضی الله عنه الهی بحرمت خواجه ابو علی فارمدی رضی الله عنه

الهی بحرمت خواجه یوسف همدانی رضی الله عنه الهی بحرمت خواجهٔ جهان سر حلقهٔ خواجگان حضرت

خواجه عبد الخالق غجدوانی رضی الله عنه الهی بحرمت مولانا عارف ریوگری رضی الله عنه

الهی بحرمت خواجه محمود انجیر فغنوی رضی الله عنه الهی بحرمت خواجه عزیزان خواجه علی رامیتنی

رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت خواجه محمد بابای سماسی رضی الله عنه الهی بحرمت خواجه امیر کلال

رضی الله عنه الهی بحرمت امام الطریقه حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه الهی

بحرمت حضرت خواجه علاء الدین عطار رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت مولانا یعقوب

چرخی حصاری رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله احرار رضی الله عنه

الهی بحرمت حضرت مولانا محمد زاهد رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت مولانا درویش رضی الله عنه

الهی بحرمت حضرت مولانا خواجگی امکنگی رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت خواجه

آفاق رضی الدین محمد باقی رضی الله عنه الهی بحرمت امام الطریقه مجدد الف ثانی بدر الدین حضرت

شیخ احمد فاروقی رضی الله عنه الهی بحرمت عروة الوثقی محمد معصوم رضی الله عنه الهی بحرمت

حضرت شیخ سیف الدین رضی الله عنه الهی بحرمت حافظ محمد محسن رضی الله عنه الهی بحرمت

سید السادات حضرت سید نور محمد بدوانی رضی الله عنه الهی بحرمت پیر دستگیر مرشد برحق

شمس الدین حبیب الله مظهر حضرت میرزای جانان رضی الله عنه الهی بحرمت این عزیزان

فقیر عبد الله معروف بغلام علی راعفی الله عنه برتبه نفوح استقامت بخشش و از

محبت و معرفت خود بهره ور گردان و کرامت فرما و همه را بعفو و عافیت دار آمین

بیت شنیدم که در روز امید و بیم بدان را به نیکان ببخشد کریم سلسلهٔ

اهل بیت رضی الله عنه که درین سلسله علیه شریفه بسلسلة الذهب مشهور است این است

الهی بحرمت شفیع المذنبین رحمة للعالمین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم الهی بحرمت امیر المؤمنین

حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه الهی بحرمت امیر سبط رسول الله حضرت

امام حسن رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت سید الشهدا سبط رسول الله حضرت امام حسین

رضی الله عنه الهی بحرمت امام همام حضرت امام محمد جعفر صادق رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت

امام علی رضا رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت خواجه معروف کرخی رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت

[illegible]

خواجه سری سقطی رضی الله عنه الهی بحرمت سید الطایفه جنید بغدادی رضی الله عنه الهی بحرمت
خواجه ابو علی رودباری رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت خواجه ابو علی کاتب رضی الله عنه الهی بحرمت
حضرت ابو عثمان مغربی رضی الله عنه الهی بحرمت حضرت خواجه ابو القاسم گورکانی رضی الله عنه
الهی بحرمت حضرت خواجه ابو علی فارمدی رضی الله عنهم اجمعین افعل لی کذا وکذا

تمام شد رساله شریفه مسمی بالمفتاح الطریقه تصنیف حضرت صاحب و قبله حضرت
قطب السالکین زبدة العارفین ناسک مناسک دین قیوم قایم صراط المستقیم محیط
نقطه صدق و یقین مرکز دایره توکل و تمکین حقایق و معارف آگاه حضرت عبد الله
مدعو بغلام علی زاده الله تعالی تقواه بلطفه الخفی و چهار بیت که بهای ترتیب ختمات
ختم خواجگان حاجت دنیا و دین میشود چشمک حیات روان شرط این ختم صفاکیشان
شب آدینه است جمعیت از اجابت نیز در شام دوشنبه شد نشان با وضو باید نشستن روبقبله از
ادب است لازم خلق پاکی پاکی ثوب و مکان باید اول سوره الحمد خواندن هفت بار
تا شود زین فاتحه در کار تو فتح العیان بعد ازین صد بار میباید فرستادن درود
بر رسول و آل و اصحاب هدایت توامان بعد ازان هفتاد و نه بار ای عزیز ار جنبه
سوره روح فرح بخش الم نشرح بخوان سوره اخلاص را زین پس هزار و یک عدد

یک عدد باید خواندن با اخلاص تمام ای نکته دان باز بر خوان سوره سبع
المثانی هفت بار یک صد دیگر درود خاتم پیغمبران مدعایت تا شود حاصل
بر آید حاجت بر سر هر سوره در هر بار بسم الله بخوان گر بپای صورت بی آری
تو این ختم شریف می شود حاصل مراد و مدعایت بی گمان

ناظم ختم عزیزان شد با صد نیاز
عارف شوریده احوال و اسیر ناتوان
بود اسعد عارقم فرموده این نظم بدیع
تا بود در دفتر ایام از نام و نشان
تمت شد در روز سه شنبه
رقم تحریر سراپا تقصیر
شیخ محمد روسیاه
در قریه ارغند
سنه ۱۲۴۲
م م م

بسم الله الرحمن الرحیم

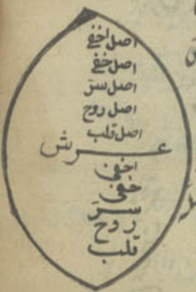
بعد از حمد و صلوة بگفته درویشان بلکه ننگ و عار ایشان فقیر ابا سعید مجددی
نسباً و طریقةً عفی عنه وکان الله له عوضاً عن کل شیء واضح می نماید
که بعضی یاران طریقت که کثره وفقه الله جلیس صحبت بودند مستدعی گردیدند که آنچه
در راه سلوک از اسرار و انوار وارد است که بر تو وارد شده است و بتوجه مشایخ
کرام درین راه کشفاً و وجداناً دریافته برای ما بنویس تا که آن را سند خود دانسته موافق
آن معمول خود سازیم فقیر گفت که مکتوبات قدسی آیات حضرت امام ربانی
مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرهندی و کلام فرزندان آن حضرت که بتفصیل
تمام از مسائل و اسرار و جمیع اقسام مستغنی و نمای هر خاص و عام است
و همچنین با وجود این زود اختصار رسائل قطب الاقطاب حضرت پیر
دستگیر ما که در تصانیف و بیان الطریقت تحریر یافته برای طالبان راه یقین کافی اند
و بنده را با این همه عدم لیاقت که حاصل روزگار خود دارد در بیان این
راه چیزی نگاشتن و تحصیل حاصل است چونکه آن مخلصان را با این کثرت
حسن ظنی در میان بود هرگز از سؤال خود باز نماندند و گفتند هر کسی را

هر کسی را بوقت رخصت از مشایخ خود بزرگان عنایت میشود ما که طالبان خودها از
گردیم همین تحریر ترا تبرک خود میسازیم هر چند از باعث عدم فرصت بلیت
و تعلل می پرداختیم لیکن از سؤال ایشان چاره نداشتیم چون از اتفاقات
زمانه در حدود سنه ۱۲۳۰ هزار و دو صد و سی وارد بلده لکهنو گردیدم فی الجمله
فرصتی دست داد لهذا با وجود نا اهلی خود از اجابت مسئول چاره ندیدم.
و آنچه درین راه بتوجه پیران کبار بر این خاکسار ورود یافته بود و اظهار
النعمة که مأمور به است تحریر نموده میشود لیکن باید دانست که آنچه درین
رساله تحریر یافته از واردات و کشوف خود که از فضل الهی و التوجه پیر
دستگیر که عنقریب نام نامی آنحضرت ذکر میاید این ذره بیمقدار را
عنایت گردیده قلمی میگردد مگر در بعضی جاها که تفصیل و تطویل کرده ام
از معلومات و مسموعات نیز تحریر یافته است از تقلید صرف و در بیانات
علی محض تفهیم وکفی بالله شهیداً و هو حسبی و نعم الوکیل چونکه عنایات
ازلی شامل حال این فقیر گردید بتاریخ هشتم محرم الحرام ابتدا از سنه ۱۲۲۵
یکهزار و دو صد و بیست و پنج از هجرت حضرت رسالت پناه ... در دهلی بقدم

بوسے حضرت قطب الاقطاب غوث الشیخ وشاب مجدد مائة ثالث عشر
نایب خیرالبشر خلیفهٔ خدا مروج شریعت محمد المصطفی صلعم لقب آنحضرت از حضرت
خاتمیت عبد الله است و اسم سامی ایشان از جناب حضرت امیر المؤمنین امام تقی
کرم الله وجهه علی است المشتهر فی الآفاق بحضرت شاه غلام علی الله هلی لا جدی فاضی الله
افا فیضه علی مفارق آدمیین مشرف گردید نوازش فرموده قبولش کردند و شغل اسم ذات
و نفی اثبات و مراقبهٔ احدیت و معیت امر فرمودند توجهات بر لطایف عالم امر (الطالبین)
نمودند در چند روز لطایف را جذبات الهیه در رسید و این لطایف را سیر
بطرف اصول خود که فوق عرش مجید اند و بلا مکانیت تعلق دارند واقع شد و فنا
و جذبه که عبارت از عدمیت است حاصل نموده و سیر دایرهٔ امکان تمام نموده
باصول خودها که در دایرهٔ ولایت صغری است عروج فرمودند فنا و بقا نیز درین
حاصل گشت و با نوار و اسرار این هر دو دایره موافق استعداد ش فایض گردید
فالحمد لله علی ذلک چون این هر دو دایره مرقوم گردید لازم آمد که چیزی تفصیل در بیان
لطایف خمسه نموده شود فصل در بیان لطایف عشره و مشغولیت آن بدانکه
حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه و تابعان ایشان تحقیق فرموده اند

بیان دایرهٔ امکان ... (لطایف)

فرموده اند که انسان مرکب از ده لطیفه است پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق
و آن پنج که از عالم امر اند قلب و روح و سر و خفی و اخفی و لطایف عالم خلق
لطیفهٔ نفس و عناصر اربعه است و عالم امر آن را گویند که بمجرد امر کن بظهور
آمده است و عالم خلق بتدریج مخلوق گردیده و دایرهٔ امکان منقسم است
هر دو عالم است نیمهٔ دایرهٔ امکان از عرش تا ثری است و نیمه از بالای
عرش که آن عالم امر است و عالم خلق زیر عرش است چونکه الله تعالی
هیکل جسمانی انسان را آفرید لطایف عالم امر را بمواضع چند از
جسم انسانی تعلق و تعشق بخشید قلب را زیر پستان چپ بفاصلهٔ
دو انگشت مایل به پهلو و روح را زیر پستان راست و سر را برابر قلب
بالای پستان چپ بفاصلهٔ دو انگشت بطرف سینه و اخفی را در وسط سینه و
خفی را در برابر روح بفاصلهٔ دو انگشت بطرف پهلو تعلق دارد و حتی که
این لطایف خود را و اصل خود را که انوار مجرده بودند فراموش ساخته
بپای این پیکر جسمانی ظلمانی در ساختند و تعلق خود را بپای ظلمت کده
در باختند عارف رومی قدس الله سره میفرماید بیت پایهٔ آخر
آدم است از آدمی ؛ گشت محروم از مقام محرمی ؛ گر نگردد باز مسکین زین سفر



نیست از وی هیچ کس محروم تر ؛ چون عنایت با عنایت حضرت شامل حال
بنده می شود او را بخدمت دوستی از دوستان خود میرسانند و آن بزرگ
آن را بر ریاضات و مجاهدات امر فرموده تزکیه و تصفیه باطنش میفرماید
و بمین ... وهمچنین بکثرت اذکار و افکار لطایفش را بسوی اصول خود متوجه
میگرداند چونکه همت طلاب درین وقت بالا قاصر افتاده پیران
طریقهٔ نقشبندیه رحمة الله علیهم طالب را بطریق ذکر امر میفرمایند
و بجای ریاضت و مجاهدات شاقه ... بتوسط در عبادات
و اعمال بدل و احکام حکم می نمایند و حد اعتدال را در جمیع احوال
مرعی میدارند و توجهات خود را که صد اربعین برابر نمی توان شد
هر روز بطالب در حق طالب بکار می برند بیت آنکه به تبریز یافت
از نظر شمس الدین ؛ سخره کند بر دهه طعنه زند بر چله ؛ و طالبان را
باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامرضیه امر میفرمایند و مهما
امکن عمل بر رخصت در حق او تجویز نمی نمایند لهذا ذکر خفی را
در طریقهٔ خود اختیار فرموده اند که در حدیث شریف هفتاد درجه فضل
آن بر ذکر جهری ثابت است و درین طریقه سه اشغال معمول است

علیک بمشایخ ... (ذکر اسم ذات)

معمول است شغل اول ذکر اسم ذات یا نفی اثبات اولا طالبان را بذکر
اسم ذات امر می فرمایند طریقش آن است که طالب باید اول قلب خود را از
جمیع خطرات و از حدیث نفس خالی کند و اندیشهٔ گذشته و آینده را از قلب
خود نفی کند برای دفع خواطر التجا و تضرع بجناب حضرت حق سبحانه نماید و تصور
صورت بزرگی که ازو تلقین ذکر یافته باشد مقابل دل یا درون خود را نگاه
داشتن برای دفع خواطر اثر تمام دارد دل را همچنین تصور صورت شیخ را
ذکر رابطه میگویند بعد از آن مشغول بذکر شود و لیکن وقوف قلبی را رعایت
نماید ذکر تنها بی نگاهداشت خواطر و بی وقوف قلبی فایده نمی بخشد و داخل
حدیث نفس است لهذا امام الطرایق حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه وقوف
قلبی را در ذکر واجب شمرده و وقوف عددی را چندان لازم نمی شمردند لیکن
وقوف قلبی را از شرایط و واجبات می فرمودند وقوف قلبی عبارت است
از توجه طالب بسوی دل خود و توجه دل بسوی ذات الهی که مسمی اسم مبارک
الله است پس باید ذکر و باید نگاهداشت خواطر و باید وقوف قلبی مشغول
باشد تا که حرکت ذکر از دل بسمع خیال برسد باز از لطیفهٔ روح همچنین ذکر نماید

(رابطه) (وقوف قلبی)

باز از لطیفهٔ سرّ و باز از لطیفهٔ خفی و باز از لطیفهٔ اخفی و باز از لطیفهٔ نفس
که محل آن در وسط پیشانی است ذکر نماید باز از لطیفهٔ تمام بدن که آن لطیفهٔ
قالبیه خوانند و آن قدر ذکر نماید که از همه رگ و پی و از هر بن موی آواز ذکر
بسمع خیال برسد و این ذکر را درین طریق سلطان الاذکار گویند بعد از ان

نفی و اثبات

ذکر نفی و اثبات طالب را تلقین میفرمایند و طریقش اینست از زیر ناف حبس نفس
نموده لفظ لا را از اینجا تا به پیشانی رساند و الٰه را از اینجا تا بکتف راست آورده
و الا الله را بر قلب ضرب نماید بطوریکه اثر آن بر همه لطایف افتد و اثر ان ذکر
بهمه جوارح و اعضا برسد و اگر حبس نفس ضرر نماید بی حبس نفس ذکر کند که حبس شرط
نیست و معنی کلمهٔ مبارک را ملحوظ دارند که نیست هیچ مقصودی بجز ذات
و بعد از چند بار ذکر این الفاظ در دل بگذارند که خداوندا مقصود من توئی و
رضای تو محبت و معرفت خود ده و این را بازگشت گویند لیکن چون حبس نفس نماید

وقوف عددی

که نفس را بر عدد طاق بگذارد لهذا این ذکر را وقوف عددی میگویند که سالک
واقف عدد میباشد وقتی که نفس از وتر بگذرد باید که با آخر لفظ محمد رسول الله را
ختم نماید باید در هر حال چه نشسته و چه برخاسته و چه وقت خوردن و آشامیدن

انوار لطایف

دائم میدن هر وقت و هر آن مشغول باید گردید نگاهداشت و وقوف قلبی باشد
تا که باطن را تصفیه حاصل میشود و دل را توجه و حضور بطرف حق سبحانه و تعالی
پیدا شود و علامت تصفیه مر اهل کشف را ظاهر شدن انوار است و هر
لطیفه را نوری علیحده مقرر فرموده اند نور قلب زرد و نور روح سرخ
و نور سرّ سفید و نور خفی سیاه و نور اخفی سبز و این انوار را اول در بیرون باطن
خود مشاهده میکنند و همین را سیر آفاقی میگویند بعد از ان انوار را در درون باطن
خود احساس میکنند و این را سیر انفسی میگویند از زبان مبارک حضرت
پیر دستگیر خود شنیده ام که سیر آفاقی تا زیر عرش است و سیر انفسی از عرش بالاست
یعنی وقتی که لطایف از قالب برآمده با اصل خود عروج میفرمایند تا وقت که
از عرش بهم برسند سیر آفاقیست و چون بالای عرش ایشان را جذبه و عروج پیدا
میشود سیر انفسی شروع میشود شخصی که کشف دارد دیدن انوار و سیر خود را می
بیند اما صاحب کشف عیان درین زمان بسبب مفقود شدن اکل حلال

کشف عیانی

کم است و اکثر طلاب درین وقت صاحب کشف وجدانی میباشند و
این اسم تخویست از کشف و فرق در میان کشف عیانی و وجدانی آن است

که صاحب کشف عیانی عیاناً می بیند که از مقامی بمقامی سیری مینماید و صاحب وجدان
اگرچه عیاناً نمیبیند اما به تبدیل هر احوال و تغیر واردات را با دراک خود دریافت
میکند چنانچه هوا بنظر نمی آید اما ادراک محسوس میشود اگر کسی با دراک وجدان
هم حالات خود را دریافت نکند بشارت مقامات را از دون طریقه را بدنام کرده است

دوم مراقبه

شغل دویم مراقبه است و آن عبارت از انتظار فیض است از مبدأ فیاض و
ملاحظهٔ وارد شدن آن بر مورد فیض که از حضرت حق سبحانه وارد میشود بر لطیفهٔ
از سالک سالک آن لطیفه را مورد فیض میگویند لهذا برای هر مقامی مراقبه از مراقبات
معین فرموده اند در دائرهٔ امکان مراقبهٔ احدیت و آن عبارت است از مراقبهٔ
ذاتی که جامع جمیع صفات کمال است و منزه از جمیع نقصانات و آن مسمّی
اسم مبارک الله است و ملاحظه می نماید فیض از ان ذات بر لطیفهٔ قلب وارد میشود

ذکر رابطه

و این مراقبه را گاهی با ذکر اسم میکنند و ذکر با مراقبه مفید نیست شغل سیم
ذکر رابطه است و آن عبارت است از نگاهداشتن صورت شیخ در مدرک خود یا در
دل خود صورت شیخ تصور می نماید و چون رابطه غالب می آید در هر چیزی صورت
شیخ بنظر می آید این را فنا فی الشیخ میگویند و این احوال برای این تباه تر در ابتدا

در ابتداء ورود یافته بود که از عرش تا ثری بصورت حضرت شیخ خود را میافتم
و جمیع حرکات و سکنات خود را حرکات و سکنات آن حضرت میدیدم

بیت
در و دیوار چه آئینه شد از کثرت شوق ... هر کجا می نگرم روی ترا می بینم

رابطه

باید دانست که طریق رابطه اقرب طرق است و منشاء ظهور عجایب و غرایب
است حضرت ایشان عروة الوثقی محمد معصوم رضی الله عنه فرموده اند
ذکر تنها بی رابطه و بی فنا فی الشیخ موصل نیست و رابطه تنها با رعایت آداب
صحبت کافیست مفصلاً در بیان سیر و سلوک ارباب قلوب که در دائرهٔ امکان

ولایت صغری

و ولایت صغری میشود و معمول حضرت پیر دستگیر و خلفای ایشان چنان است
که اول توجه برای القای ذکر در لطایف طالب میفرمایند و طریق توجه کردن

طریق توجه

این است که قلب خود را مقابل قلب طالب داشته التجا بجناب الٰهی نموده و استمداد
از مشایخ کرام فرموده که انوار ذکر که در قلب من از جناب پیران کبار
رسیده است در قلب این طالب در آید و توجهی مطلق بسوی قلب او فرماید از
عنایت الٰهی در چند توجهی حرکت در قلب او پیدا میشود و همچنین روح خود را
مقابل روح او داشته توجه کند که انوار ذکر که در لطیفهٔ روح من از انوار پیران

رسیده است در روح طالب القا میکنم باهمچنین بذکر لطایف او که سر و خفی و اخفی
در لطیفهٔ نفس و قالب است متوجه شده القای ذکر فرماید و چون اجرای ذکر در جمیع
لطایف شد ذکر نفی و اثبات او را تلقین فرموده توجه برای القای نسبت جمعیت
و حضور فرماید که جمعیت عبارت از بیخطرگی یا کم خطره که قلب است و حضور عبارت
از پیدا شدن توجه است در قلب بسوی حضرت حق سبحانه و چون جمعیت و حضور — جمع و حضور
در قلب ظاهر شد طالب را از راحت خود بسوی فوق جذب میفرمایند و اکثر را
دیده ام که اول جذب را ادراک می نمایند در وقتی که لطیفه از قالب بر آمده
و نسبت حضور ادراک می کنند و ازین جهت است برای فیض هر مقامی توجه کنند
خود را مصبغ برنگ آن مقام ساخته فیض آن مقام را در باطن طالب القا فرماید — مصبغ
و سور فیض را ملحوظ دارد بدانکه دل آدمی بسبب کثرت عوایق و علایق — دل آدمی
مثل انگشت سیاه و بی نور شده است و خود را و اصل خود را فراموش ساخته
چون از صحبت مرشد کامل طالب صادق می آید شیخ او را التوجه دهد طریق
ذکر تلقین میفرماید و توجه خود را در حق او بکار برد از برکت توجه نور ذکر
در قلب او پیدا میشود و آن انگشت سیاه روشن شده او چون باز شود ذکر
(نور گردد)

فتح باب —
ذکر قلب او منور شد شعلهٔ نور از قلب او بلند میشود و این را در طریقهٔ مظهریه
فتح باب می نامند اول بشارتی که بطالب عطا میفرمایند بشارت فتح باب است
دران وقت که از اصل خود غافل و ذاهل شده بود باز اصل او بیاد وی می آید بطرف
(قلب) فوق متوجه می شود چندان شعلهٔ نور بلند شدن می گیرد که از قالب طالب می
بر آید و همین سعی است که میگویند لطیفه از قالب بر آمد همچنین آهسته آهسته بطرف
اصل خود که فوق عرش است سیر میفرماید و بر همین برکت صحبت شیخ جذبات قویه
لطایف طالب را فرو میگیرد اما سرعت و بطوء سیر (که من فهمیده ام) موقوف
بکثرت و قلت توجهات شیخ است اگر کثرت توجهات که در حق طالب بکار میبرد
سیر طالب سریع میشود و اگر توجهات شیخ قلیل است سیر آن را همان قدر
خواهد بود و استعداد طالب نیز مختلف آمده است بعضی استعداد خوب دارند
که اندک توجهی مانند هوای آتشین بطرف بالا میپرند که بسرعت سیر آنها نظام کس
کار نمیکند و بعضی که بطی الاستعداد هستند افتان و خیزان بمقصود میرسند
غرض صحبت شیخ هر طالب را علی الخصوص درین طریقه طالبان را ضرورت
افتاده است که بدون توجه شیخ پای سعی درین راه لنگ است و از ریاضت و

و مجاهدات خوبیها نمی کشد بدید الا انشاء الله کما شاهدنا فی صحبت شیخنا و امامنا
روحی فداه و قلبی فداه و جربناه غیر مرة و از برکت توجه است که جذبه درین مقام
مقدم افتاده که ره را آسان ساخته اند چه از رفتن تا بردن فرق ظاهر است
و خلاصهٔ سلوک که عبارت از قطع کردن مقامات عشرهٔ مشهوره است — مقامات عشره
از توبه و انابت و زهد و ریاضت و ورع و قناعت و توکل و صبر و تسلیم
و رضا در ضمن این طی میشود و قربان پیران خود شوم که راه را چه آسان سهل
و ایشان برای مایت فطرتان و کم استعدادان مقرر ساخته اند این
احسان حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه فرموده تا یازده روز سر بسجده نهاده — دعا نمودن حضرت شاه نقشبند
دعا و تضرع در حضرت جناب الهی کردند و دعا عرض نمودند که الهی مرا طریقه ده
که البته موصل باشد الله تعالی دعای ایشان را مستجاب فرموده و ایشان را
طریقه عنایت کرد که اقرب طرق است و البته موصل است لیکن شیخ کامل
و مکمل باید که ظاهرش بکمال متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
آراسته باشد و باطنش از ما سوی الله پیراسته بدوام حضور حق سبحانه متحقق
درساخته باشد و الا گناه طریق چیست باید دانست که اکابر نقشبندیه رحمه الله

(رطب دل)
علیهم اجمعین اصل کار را بر جمعیت حضور داشته اند و بهر لطیفه پاس دید میفرمایند
اذکار نه انداخته و بصورت و اشکال غیبی متوجه نمیشوند و یکچند مراقبهٔ قلب را بالکل
چندان اعتبار نشمرده اند طالب را از عقب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم داشته — نسبت ... قلب
و جذبات و واردات کشش را به فیض تجلی افعالی که از قلب مبارک حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم
و واردات عبادات علیه السلام رسیده است در قلب سالک میرسد و قلوب مشایخ کرام را
طاقت تحمل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم وسایط فیض اند مانند عینک باید داشت همچنین لطیفهٔ
روح بمقابل روح مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشته بجناب الهی عرض نماید — توجه بروح فرمودن
که فیض تجلیات صفات ثبوتیه که از روح مبارک حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم بروح
مبارک حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام رسیده است در لطیفهٔ روح من فایض شود
و همچنین لطیفهٔ سر خود را بمقابل سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشته بجناب الهی
عرض نماید که فیض شیونات ذاتیه حضرت حق که از لطیفهٔ سر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم — توجه بسر فرمودن
در سر حضرت موسی علیه السلام رسیده است در سر من رسد بعد ازان لطیفهٔ خفی
خود را بمقابل خفی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم داشته عرض کند که الهی فیض
تجلیات صفات سلبیه که از خفی آنحضرت بخفی حضرت عیسی علیه السلام

تعلق علمی و حسی را بما سوی از ساحت سینه رفت بر بندد و خطره
ومجاهدات خویش هرگز نماند و فناء قلب در تجلیات افعالیه الٰهی میشود
روی فدا وقلبی فدا وجز پناه غیر مره از فعل حضرت حق سبحانه بیند چون این
مقدم افتاده که ره را ایشان ساخته اند چه
وخلاصه سلوک که عبارت از قطع کردن مقامات است راتیز مظهر صفات و ذات
از توبه وانابت وزهد و ریاضت و ورع و قناعت و توکل و غیر عبارت از وجدانا
ورضا در ضمن آن طی میشود و قربان پیران خود شوم که راه را چه آسان کرده اند
وایشان برای رعایت فطرتان و کم استعدادان مقرر ساخته اند این ساخته
احسان حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه فرموده تا یازده روز سر بسجده نهادی ایشانرا
دعا وتضرع در حضرت جناب الٰهی کردند و دعا عرض کردند که الٰهی مرا طریقه ده بجز
که البته موصل باشد الله تعالی دعای ایشان را مستجاب فرموده و ایشان را
طریقه عنایت کرد که اقرب طرق است والبته موصل است لیکن شیخ کامل
ومکمل باید که ظاهرش بکمال متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
آراسته باشد و باطنش از ما سوی الله پیراسته بدوام حضور حق سبحانه و تعالی
در ساخته باشد والا گناه طریق چیست باید دانست که اکابر نقشبندیه رحمه الله

مقامات عشره

دعا نمودن حضرت شاه نقشبند

وانها فلا یحجبنک اشکال تشاکلها عمن تشکل فیها وهی استتارهٔ بر میفرمایند
میفرماید شعر لا آدم فی الکون ولا ابلیس لا ملک سلیمان چنانچه مراقبه قلب را بایما
عبارة وانت المغنی یا من هو للقلوب مقلب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم داشته
ز دریا موج گوناگون بر آمد ز بیچونی بچون آمد فیض تجلی افعالی که از قلب مبارک حضرت حبیب
گهی در صورت مجنون بر آمد علیه السلام رسیده است در قلب من برسد وقلوب مشایخ کرام را
بر آمد وجون آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وسایط فیض اند مانند عینک باید داشت همچنین لطیفه
بقای از روح بمقابل روح مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته بجناب الٰهی عرض نماید
خواهد فیض تجلیات صفات ثبوتیه که از روح مبارک حضرت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم بروح
ابیا حضرت نوح وحضرت ابراهیم علیهما السلام رسیده است در لطیفه روح من فایض شود
وهمچنین لطیفه سر خود را بمقابل سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته بجناب الٰهی
عرض نماید که فیض شیونات ذاتیه حضرت حق که از لطیفه سر مبارک حضرت پیغمبر
در سر حضرت موسی علیه السلام رسیده است و در سر من رسد بعد از آن لطیفه خفی
خود را بمقابل خفی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم داشته عرض کند که الٰهی فیض
تجلیات صفات سلبیه که از خفی آنحضرت بخفی حضرت عیسی علیه السلام

توجه لطیفه قلب

توجه بروح فرماید

توجه بسر فرماید

لطیفه قلب است وقلب اول در دایره امکان سیر می نماید و از احوال این دایره
ومجاهدات خویش وجمعیت وواردات وکشف کونی وکشف ارواح وکشف
روی فدا وقلبی فدا وجز پناه غیر مره تحت افلاک است وملکوت که عبارت از
مقدم افتاده که ره را ایشان ساخته اند چه از مقامات همه داخل دایره امکان است
وخلاصه سلوک که عبارت از قطع کردن مقامات است در آید و این را سیر
از توبه وانابت وزهد و ریاضت و ورع و قناعت و توکل آفاقی گویند که عبارت
ورضا در ضمن آن طی میشود و قربان پیران خود شوم که راه را چه آسان کرده اند بدایره
وایشان برای رعایت فطرتان و کم استعدادان مقرر ساخته اند این ساخته ذوق عرفانیات
احسان حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه فرموده تا یازده روز سر بسجده نهاده ذوق عرفان آن
دعا وتضرع در حضرت جناب الٰهی کردند و دعا عرض کردند که الٰهی مرا طریقه ده آن
که البته موصل باشد الله تعالی دعای ایشان را مستجاب فرموده و ایشان را
طریقه عنایت کرد که اقرب طرق است والبته موصل است لیکن شیخ کامل
ومکمل باید که ظاهرش بکمال متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
آراسته باشد و باطنش از ما سوی الله پیراسته بدوام حضور حق سبحانه و تعالی
در ساخته باشد والا گناه طریق چیست باید دانست که اکابر نقشبندیه رحمه الله

مقامات عشره

دعا نمودن حضرت شاه نقشبند

در خود می بیند و هر چه می شناسند بایلد قلبی و روحی فداه بهمه لطایف توجه میفرمایند
حضرات و طریق نقشبندیه نظر جدا جدا التزام فرموده چنانچه مراقبه قلب را بایما
با تو دریافتند که قلب خود را بمقابل قلب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم داشته
آنجناب الٰهی عرض باید کرد که فیض تجلی افعالی که از قلب مبارک حضرت حبیب
بقلب حضرت آدم علیه السلام رسیده است در قلب من برسد وقلوب مشایخ کرام را
که بآن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وسایط فیض اند مانند عینک باید داشت همچنین لطیفه
روح بمقابل روح مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته بجناب الٰهی عرض نماید
که فیض تجلیات صفات ثبوتیه که از روح مبارک حضرت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم بروح
حضرت نوح وحضرت ابراهیم علیهما السلام رسیده است در لطیفه روح من فایض شود
وهمچنین لطیفه سر خود را بمقابل سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته بجناب الٰهی
عرض نماید که فیض شیونات ذاتیه حضرت حق که از لطیفه سر مبارک حضرت پیغمبر
در سر حضرت موسی علیه السلام رسیده است و در سر من رسد بعد از آن لطیفه خفی
خود را بمقابل خفی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم داشته عرض کند که الٰهی فیض
تجلیات صفات سلبیه که از خفی آنحضرت بخفی حضرت عیسی علیه السلام

توجه لطیفه قلب

توجه بروح فرماید

توجه بسر فرماید

لطیفهٔ قلب است و قلب اول [illegible] آینه میتواند نماید عکس روی چو در
و مجاهدات [illegible] و جمعیت و واردات و کشف [illegible] غایط عطش فرق
روحی فداه و قلبی فداه و جز پناه عزیز [illegible] تحت افلاک است و ملکوت که می برآید
مقدم افتاده که [illegible] آسمان ساخته اند [illegible] مقامات همه داخل دایرهٔ اشتغال
و خلاصهٔ سلوک که عبارت از قطع کردن مقامات [illegible] در آید و این راه سیر
از توبه و انابت و زهد و ریاضت و ورع و قناعت و توکل [illegible] شانه که عبارت
و رضا در ضمن آن طی میشود و قربان پیران خود شوم که راه را چه سان [illegible] بدایره
و ایشان برای مالیت فطرتان و کم استعدادان مقرر ساخته اند [illegible] وق عرفات
احسان حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه فرموده تا پانزده روز سر بسجده نهاده
و دعا و تضرع در حضرت جناب الهی کردند و دعا نمودند که الهی مرا طریقه ای
که البته موصل باشد الله تعالی دعای ایشان را مستجاب فرموده و ایشان را [illegible]
طریقهٔ عنایت کرد که اقرب طرق است و البته موصل است لیکن بشیخ کامل [illegible]
و مکمل باید که ظاهرش بکمال متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
آراسته باشد و باطنش از ما سوای [illegible] پیراسته بدوام حضور حق سبحانه و تعالی
در ساخته باشد والا گناه طریق چیست باید دانست که اکابر نقشبندیه رحمهم الله

ملاحظه الله بمریدان خود حضرت پیر دستگیر قلبی و روحی فداه بهمه لطایف توجه میفرمایند
پس از ذکر [illegible] هر یک لطیفه جدا جدا ابتدا امر فرموده چنانچه مراقبهٔ قلب را بایمای
عبد [illegible] فرمودند که قلب خود را بمقابل قلب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم داشته
بجناب الهی عرض باید کرد که فیض تجلی افعالی که از قلب مبارک حضرت حبیب خدا
بقلب حضرت آدم علیه السلام رسیده است در قلب من برسد و قلوب مشایخ کرام را
که بآن حضرت صلی الله علیه وسلم وسایط فیض اند مانند عینک باید داشت همچنین لطیفهٔ
روح بمقابل روح مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته بجناب الهی عرض نماید
که فیض تجلیات صفات ثبوتیه که از روح مبارک حضرت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم بروح
حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام رسیده است در لطیفهٔ روح من فایض گردد
و همچنین لطیفهٔ سر خود را بمقابل سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته بجناب الهی
عرض نماید که فیض شیونات ذاتیه حضرت حق که از لطیفهٔ سر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در سر حضرت موسی علیه السلام رسیده است و در سر من رسد بعد از آن لطیفهٔ خفی
خود را بمقابل خفی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم داشته عرض کند که الهی فیض
تجلیات صفات سلبیه که از خفی آن حضرت بخفی حضرت عیسی علیه السلام

لطیفهٔ قلب است و قلب اول [illegible] آینه میتواند نماید عکس روی چو در
و مجاهدات [illegible] و جمعیت و واردات و کشف [illegible] غایط عطش فرق
روحی فداه و قلبی فداه و جز پناه عزیز [illegible] تحت افلاک است و ملکوت که می برآید
مقدم افتاده که [illegible] آسمان ساخته اند [illegible] مقامات همه داخل دایرهٔ اشتغال
و خلاصهٔ سلوک که عبارت از قطع کردن مقامات [illegible] در آید و این راه سیر
از توبه و انابت و زهد و ریاضت و ورع و قناعت و توکل [illegible] شانه که عبارت
و رضا در ضمن آن طی میشود و قربان پیران خود شوم که راه را چه سان [illegible] بدایره
و ایشان برای مالیت فطرتان و کم استعدادان مقرر ساخته اند [illegible] وق عرفات
احسان حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه فرموده تا پانزده روز سر بسجده نهاده
و دعا و تضرع در حضرت جناب الهی کردند و دعا نمودند که الهی مرا طریقه ای
که البته موصل باشد الله تعالی دعای ایشان را مستجاب فرموده و ایشان را [illegible]
طریقهٔ عنایت کرد که اقرب طرق است و البته موصل است لیکن بشیخ کامل [illegible]
و مکمل باید که ظاهرش بکمال متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
آراسته باشد و باطنش از ما سوای [illegible] پیراسته بدوام حضور حق سبحانه و تعالی
در ساخته باشد والا گناه طریق چیست باید دانست که اکابر نقشبندیه رحمهم الله

ملاحظه الله بمریدان خود حضرت پیر دستگیر قلبی و روحی فداه بهمه لطایف توجه میفرمایند
پس از ذکر [illegible] هر یک لطیفه جدا جدا ابتدا امر فرموده چنانچه مراقبهٔ قلب را بایمای
عبد [illegible] فرمودند که قلب خود را بمقابل قلب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم داشته
بجناب الهی عرض باید کرد که فیض تجلی افعالی که از قلب مبارک حضرت حبیب خدا
بقلب حضرت آدم علیه السلام رسیده است در قلب من برسد و قلوب مشایخ کرام را
که بآن حضرت صلی الله علیه وسلم وسایط فیض اند مانند عینک باید داشت همچنین لطیفهٔ
روح بمقابل روح مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته بجناب الهی عرض نماید
که فیض تجلیات صفات ثبوتیه که از روح مبارک حضرت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم بروح
حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام رسیده است در لطیفهٔ روح من فایض گردد
و همچنین لطیفهٔ سر خود را بمقابل سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته بجناب الهی
عرض نماید که فیض شیونات ذاتیه حضرت حق که از لطیفهٔ سر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در سر حضرت موسی علیه السلام رسیده است و در سر من رسد بعد از آن لطیفهٔ خفی
خود را بمقابل خفی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم داشته عرض کند که الهی فیض
تجلیات صفات سلبیه که از خفی آن حضرت بخفی حضرت عیسی علیه السلام

لطیفهٔ قلب است و قلب اول در دایرهٔ حرکت آمده منسوب است و ابواب حضرت
و مجاهدات بر … و جمعیت و واردات و کشف بر او … مکشوف
روی فداه و قلبی فداه و جز پناه غیر … تحت افلاک است و ملکوت که از جهت
مقدم افتاده که بر سر ایشان ساخته اند
و خلاصهٔ سلوک که عبارت از قطع کردن مقامات همه داخل دایره از
از توبه و انابت و زهد و ریاضت و ورع و قناعت و توکل … در آید و این همه
و رضا در ضمن آن طی میشود و قربان پیران خود شوم که راه را چه ساده شانی که عبارت
و ایشان برای عنایت فطرتان و کم استعدادان مقرر ساخته اند آن بدایره
احسان حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه فرموده تا پانزده روز سر بسجده نهاده و عرض … ات
و دعا و تفرع در حضرت جناب الٰهی کردند و دعا نمودند که الٰهی مرا طریقه … آن
که البته موصل باشد الله تعالی دعای ایشان را مستجاب فرموده و ایشان را …
طریقه عنایت کرد که اقرب طرق است و البته موصل است لیکن شیخ کامل
و مکمل باید که ظاهرش بکمال متابعت حضرت رسالت پناه صلعم آراسته
آراسته باشد و باطنش از ما سوی الله پیراسته بدوام حضور حق سبحانه و تعالی
در ساخته باشد و الا گناه طریق چیست باید دانست که اکابر نقشبندیه رحمهم الله

لیکن جناب مبارک حضرت پیر دستگیر قلبی و روحی فداه بهمه لطایف توجه میفرمایند
و بنده را بمراقبهٔ هر یک لطیفه جدا جدا التزام فرموده چنانچه مراقبهٔ قلب را باین
طریق فرمودند که قلب خود را بمقابل قلب حضرت رسالت پناه صلعم داشته
بجناب الٰهی عرض باید کرد که فیض تجلی افعالی که از قلب مبارک حضرت حبیب صلعم
بقلب حضرت آدم علیه السلام رسیده است در قلب من برسد و قلوب مشایخ کرام را
که بآن حضرت صلعم وسایط فیض اند مانند عینک باید داشت همچنین لطیفهٔ
روح بمقابل روح مبارک آنحضرت صلعم داشته بجناب الٰهی عرض نماید
که فیض تجلیات صفات ثبوتیه که از روح مبارک حضرت حبیب خدا صلعم بروح
حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام رسیده است در لطیفهٔ روح من فایض شود
و همچنین لطیفهٔ سر خود را بمقابل سر مبارک آنحضرت صلعم داشته بجناب الٰهی
عرض نماید که فیض شیونات ذاتیه حضرت حق که از لطیفهٔ سر مبارک حضرت پیغمبر صلعم
در سر حضرت موسی علیه السلام رسیده است در سر من رسد بعد از آن لطیفهٔ خفی
خود را بمقابل خفی حضرت رسالت پناه صلعم داشته عرض کند که الٰهی فیض
تجلیات صفات سلبیه که از خفی آن حضرت بخفی حضرت عیسی علیه السلام

رسیده است در لطیفهٔ خفی من فایض شود بعد لطیفهٔ اخفی خود را بمقابل
اخفی آنحضرت صلعم داشته عرض کند که الٰهی فیض تجلیات شان جامع خود را
که در اخفی من برسان باید دانست که ولایت این لطایف همه در دایرهٔ ولایت
صغری میشود بلکه این لطایف را عروج تا بدایرهٔ ولایت کبری میشود و بعد از آنکه چنانچه
در دایرهٔ امکان بمراقبهٔ احدیت امر میکنند همچنان در ولایت صغری بمراقبهٔ معیت
که مفهوم این آیت شریف وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ امر میفرمایند و تمام شدن
سیر دایرهٔ امکان را اگر کشف وارد خود خواهد دانست یا شیخ صاحب کشف
خواهد گفت و اگر هر دو کشف ندارند پس باید که جمعیت قلب خود را ملاحظه کند
اگر بخطره یا کم خطره که حاصل آید چنانچه خطره مانع حضور نشود تا بچهار
گهری کامل برسد پس بمراقبهٔ معیت شروع نماید و معیت او تعالی را با خود
و همه لطایف خود و عناصر خود با هر ذره از ذرات ممکنات ملحوظ باید داشت
تا معیت بیچون او تعالی بادراک بیچون مدرک شود و جهات سته را احاطه
نمایند و توجه و حضوری که پیدا شده بود رو باضمحلال آرد آن وقت شروع
در سیر ولایت کبری که دایرهٔ اسما و صفات و شیونات حق است

حق است میفرمایند **فصل** در بیان ولایت کبری و فنای نفس باید دانست
که چون اسرار توحید وجودی و سیر معیت برای ذره بامقدار ورود نمودند چنانچه
دریافت شد که از عرش مجید بل فوق آن تا ثری نوری محیط خود و محیط هر ذره
ممکنات دیدم در رنگ آن نور بسبب بیرنگی بسیاهی مناسبت داشت و مصداق
کان الله فی عماء بود و دوران استغراق حاصل شد و بعضی از اسرار این مقام واضح گشت
تا آنکه بتاریخ یازدهم شهر ربیع الاول از همان سال که بنده در حضور حاضر شده
بود و از وقت ابتدای توجه تا این هنگام عرصهٔ دو ماه و پنج روز گذشته بود حضرت
پیر دستگیر مد ظلهم العالی توجه بر لطیفهٔ نفس بنده فرمودند در همان توجه دیدم
که نفس آفتاب واری از مطلع طلوع نمود و آن نور سیاه را که ذات حق فهمیدم
از اسم رنگت حتی که نامی و نشان آن نور ندیدم که وجود ممکنات که در نور سیاه
معدوم و مضمحل دریافت میشد باز ظهور نمود مانند وجود ستارها در شعاع
نور آفتاب لیکن در سیر قلبی تمیزی بدرانیقدر نبود که از وجود واجب و ممکن
تمیزی توان کرد لهذا باتحاد شده بود چونکه در سیر ولایت کبری که ولایت
انبیاست و مقام صحو و هشیاری است حضرت … عنایت کردند دیدم
حضرت

که وجود ممکنات البته ثبوتی و استقراری دارد ولیکن وجود اشیا وجود
ظلی دریافت شد که پرتوی از وجود الهی بر اعدام تافته وآن را موجود ساخته است
واهم چنین صفات ممکنات پرتوی از صفات او سبحانه مشهود گردیده نه
عین آنها وهمین است معنی توحید شهودی که در لطیفه نفس مشهود میشود واز این
معنی اقربیت او تعالی در باب وفرق درمیان معیت واقربیت لشنو که عنایت
معیت اتی دو کمال اقربیت در اثنینیت لیکن اگر وجود ممکن بخود است منفک
واز حضرت حق سبحانه نه از خود اگر صفات ظاهر گشته هم از آن جناب است
وحقیقت او عدم است که شایسته هیچ اشارت نمیتواند شد پس از این
در تحقیق معلوم شد که وجود اصل نسبت بوجود ظل بظلق نزدیکتر است زیرا
که هر چه دارد از اصل دارد نه از خود اگر بر وجود خود نگاه میکند پرتوی از اصل می
یابد واگر بصفات خود نظر میکند هم نمونه از صفات اصل می بیند لاجرم
باقربیت اصل اقرار خواهد نمود چه قرب که ظل را بخود پیدا کرده است از باعث
وجود اصل است پس اصل اقرب آمد بظل از وجود او واگر چه بیان اقربیت در
تقریر نمی گنجد در تحریر راست نمی آید چه عقل ناقص در ادراک از خود نزدیک تری



تری عاجز است لیکن این معامله ورای طور عقل است موقوف بر انکشاف تمام است
باید که دایره ولایت کبری متضمن ۳ دایره ویک قوس است یعنی بنجه دایره در
دایره اول از دوایر ثلاثه ولایت کبری سیر اقربیت وتوحید شهودی منکشف
میشود نصف سافل این دایره متضمن اسما وصفات زایده است ونصف
عالی آن مشتمل بر شیونات ذاتیه تا این دایره عروج لطایف خمسه عالم امر
میشود ومورد فیض این دایره لطیفه نفس است باشراکت لطایف مذکوره
درین دایره مراقبه اقربیت یعنی مفهوم آیه نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ
مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ بخیال میکنند وچون از دایره اقربیت عروج
عروج خواهد شد سیر در دایره اصل خواهد افتاد واز دایره اصل بدایره
اصل اصل ترقی خواهد نمود واز اصل اصل باصل ثالث که عبارت از قوس است
سیر خواهد کرد درین دو دایره دیگر کمال استهلاک واضمحلال حاصل
میشود وچون پیر دستگیر درین دایره توجه برین بنده کردند دیدم که سیرابی انوار
پر کم از این دو دایره بر لطیفه نفس بی تمام ریختند که وجود هستی من مثال
نمک که در آب می افتد تمام گداخت حق نامی ونشانی از وجود من باقی نماند

وزوال عینی واثر ... اطلاق لفظ انا بر خود معتقد روانستم ومورد
برای انا نیافتم حتی بدریای عدمی وفرو رفتم تا پیدا کناری بود به یقینی معلوم
گردید که حقیقت فنا درین ولایت میسر میشود وفنای که در ولایت سابق
بهم رسید صورت فنا بود درین دو دایره ونیم مراقبه محبت یعنی مفهوم آیه کریمه
يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ میکنند درین دو دایره مورد فیض لطیفه نفس است که عبارت
از انانیت سالک است بدانکه کیفیت مراقبه که درین دوایر میکنند این است
که سالک خود را بخیال داخل آن دایره میکنند وملاحظه میفرمایند که فیض محبت
از دایره اصل اسما وصفات بر لطیفه انانیت وارد میشود وهمچنین از دایره
اصل اصل فیض محبت بر لطیفه انانیت می آید ودرین دوایر تهلیل لسانی بطلاظ
معنی نیز مفید می افتند راقم گوید عفی عنه که بنده را بتوجه حضرت پیر
دستگیر جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاهُ کشف این دو دایره شده است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اِبْتِدَاءً وَاِنْتِهَاءً این
دو دایره دریافته ام از کثرت وقلت انوار بضعف وقوت در عرض وطول از
بیرنگ فوق است نسبت بمناسبت خود نیز درویشانی را که توجه درین دوایر کرده اند
اکثر را کشف این دوایر حاصل شده است وعلامت قطع شدن بعضی دوایره تمام
... تمام

تمام شدن او این است که دایره مثل قرص آفتاب بر سالک مکشوف میشود وهر قدر دایره که
قطع میشود همان قدر نورانی با کمال شعشعه هویدا میگردد وآن قدر دایره که قطع نشده است
مانند آفتاب در وقت کسوف بی نوری نماید معلوم میشود وعلامت تمام دایره ولایت
ولایت کبری آن است که معامله فیض باطن که بدماغ تعلق داشت بسینه متعلق
می شود ودرین وقت شرح صدر حاصل میشود ووسعت سینه آن قدر میگردد که از
بیان خارج است اگر چه در سیر قلبی وسعت هم سینه آن مقدار شده بود که آسمانها
متعدد در درون قلب خود میدیدم وددرون قلب خود بسیار قلوب مشاهده نمودم
لیکن وسعت فقط در قلب ووسعت صدر که در ولایت کبری حاصل میشود شامل
تمامی سینه عموماً در محل اخفی خصوصاً می شود وعلامت شرح صدر بطریق وجدان
آن است که چون دیگر از احکام قضا مرتفع می شود ودرین مقام نفس مطمئنه میگردد
در مقام رضا ارتقا می نماید ودر جمیع احوال راضی بقضا می نماید واگر بعد از قطع
شدن این دایره مراقبه الظاهر کنند ومورد فیض آن که عبارت از لطیفه
نفس ولطیفه خمسه عالم امر است بخیال نمایند عرض در نسبت پیدا می شود چنانچه
حضرت پیر دستگیر بنده خود را این مراقبه تلقین فرموده بودند باید دانست که

که همچنانکه ظلال اسما و صفات مبادی تعینات خلایق بودند سوای انبیای
کرام و ملائکه عظام علیهم السلام سیر این مرتبه را مسمی بولایت کبری ساخته‌اند
و سیر این مرتبه اسما و صفات و شیونات که مبادی تعینات انبیاء کرام‌اند مسمی
بولایت کبری میفرمایند و مبادی تعینات ملائکه را که مسمی بولایت علیاست
هنوز در پیش است **فصل** در بیان ولایت علیا و سیر عناصر ثلاثه سوای
عنصر خاک فنا و بقاء اینها چون در دوایر ولایت کبری حضرت پیر دستگیر الیا
یکی غلامان خود را توجهات فرموده‌اند احوال و کیفیات هر دایره برین بنده
فایض شد تا آنکه توجه برای شرح صدر فرموده دیدم که معامله دماغ متعلق بصدر
شد و وسعت سینه را یافتم و در یازدهم جمادی الثانی از سال مسطور توجه
بعناصر غلام خود فرموده دیدم که عناصر ثلاثه را جذبات الهیه در رسید و عروجی
واقع شد و احوال لطیفه و کیفیات با رنگ عناصر ثلاثه را فنای ذاتی
که مسمی الباطن است میسر شد و اضمحلال و استهلاک این عناصر در این
مرتبه مقدسه حاصل گردید و بقای آن مرتبه مقالیه میسر شد و مناسبتی
بملائکه کرام بهم رسید این بزرگواران نیز میسر شده خود را داخل در مقام ایشان
زیارت

ایشان یافت بدانکه سیر ولایت کبری و ولایت صغری در اسم الظاهر بود
و سیری که در ولایت علیا حاصل میشود در اسم الباطن است فرق درمیان اسم ا
الظاهر و اسم الباطن آن است که در سیر اسم الظاهر تجلیات صفات وارد
میشود بلاملاحظه ذات و در سیر اسم الباطن اگرچه تجلیات اسما و صفات است
لیکن احیاناً دران نیز ذات ملحوظ میگردد و تقدس صورة مثالی
این دایره از عنایت حضرت پیر دستگیر برای فقیر منکشف ساختند دیدم که دایره
ولایت علیا ظاهر شد لیکن مانند خطوط شعاع آفتاب و اسما و
صفات حضرت حق این دایره را احاطه نمودند لیکن احیاناً با خطوط این
دایره مشهود می شود اما در کمال سبزی ظاهر میگردد باز خطوط شعاع روپوش
میشوند بدانکه ولایت علیا مانند مغز است و ولایت کبری چون پوست بکیم دایره
تحتانی را نسبت بدایره فوقانی هیچی مناسبت نیست که در کمالات نبوت
که نسبت بولایت آن مناسبت هم منظور نیست و درین دایره مراقبه ذاتیه
که مسمی الباطن است می نمایند و مورد فیض درین ولایت عناصر ثلاثه
سوای عنصر خاک و تهلیل لسانی و صلوة تطوع با طول قنوت ترقی

بخشش این مقام عالیست و درین مقام ارتکاب برخصت شرع اسم خوب نیست
بلکه عمل بعزیمت این مقام ترقی می بخشد سرش این است که عمل برخصت آدمی را
بطرف بشریت میکشد و عمل بعزیمت مناسبت بملکیت زیاده حاصل میشود
ترقی درین ولایت زود تر میسر آید اسراری که درین ولایت حاصل میشود
مانند توحید وجودی و شهودی نیست که چیزی به بیان آید بلکه اسرار این ولایت
لایق بالستر رند و هیچ قابل اظهار نمی شود خوش گفت بیت مصلحت نیست
که در پرده برون افتد راز ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست و اگر فی
المثل چیزی گفته شود عبارت از کجا پیدا آید که این اسرار را بیان نماید در
یافت این اسرار بدون توجه شیخ که درین ولایت تحقیق پیدا نموده باشد
اسرار فایض گردیده است محال است این قدر وامی نمایم که درین جا باطن سالک
مظهر مسمی الباطن میشود فلم من فهم و درین ولایت وسعت تمام در بطن
پیدا میشود و احوال لطیفه بر تمام قالب می آید و چون حضرت پیر دستگیر
بر غلام خود توجه این مقام فرمودند بنده را ضرورت پیش آمد قصد رفتن
رام پور کردم و از جناب مبارک حضرت ایشان استدعای رخصت کردم

کردم بنده را در جمیع اصحاب خود خلعت خلافت فرمودند ملبوس خاص که کلاه
مبارک و قمیص و عصا و سجاده است عطا کردند بدست خویش کلاه مبارک را
بر سر این بنده نهادند و قمیص در پوشانیدند و این الفاظ بر زبان شریف آوردند که چنانچه
حضرت میرزا صاحب قبله مرا بخلافت خویش ممتاز فرمودند ما هم چنان ترا
اجازت طریقه عطا کردیم باز ارشاد کردند که ترا در خاندان قادری و چشتیه توجهی
فرمائیم و بنده را برزانوی مبارک خود نشاندند و حضرت مولانا خالد رومی و حضرت
مولانا بشارت الله بهرایچی که قدوه اصحاب و از خلص احباب حضرت ایشانند
قریب بنده نشاندند و اول فاتحه غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه خواندند
توجه نسبت قادری کردند در مراقبه دیدم که جناب غوث الثقلین تشریف ارزانی
فرمود بطوریکه بر گردن غلام خود نشسته اند هر دو پای مبارک آن حضرت بر سینه من
بود و آن حضرت تاج مکلل بر سر و لباس فاخره در بر دارند و انوار مبارک آنحضرت
رضی الله عنه مرا احاطه فرمودند و در رنگ نسبت آنحضرت رنگین گردیدم من بعد حضرت
پیر دستگیر دست مبارک بر زانوی بنده زدند فرمودند که ترا در نسبت چشتیه
توجه میکنیم آگاه باش فاتحه بارواح چشتی خوانده متوجه شدند دیدم که حضرت

خواجه خواجگان اعنی خواجه معین الدین چشتی وحضرت خواجه قطب الدین وحضرت
خواجه فرید الدین گنج شکر وحضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء وحضرت مخدوم
علاء الدین صابر قدس الله اسرارهم تشریف آوردند و نور نسبت هریکی ازین جدا جدا معاینه
کردم آثار نسبتهای این اکابر را در خود یافتم دیدم که حضرت سلطان نظام الدین با کمال محبوبیتی
که دارند ظهور فرمودند و در پای مبارک آنحضرت رنگ حنا دریافت شد چون این
معامله گذشت حضرت پیر دستگیر فرمودند که نسبت این اکابران جدا جدا دریافتی
بنده عرض کردم که بلا بتصدق آن حضرت اکرام شود جدا جدا عرض نمایم
فرمودند که خاموش و این اسرار از مردمان بپوش و اجازت نامه بدست خاص خود
مرتب بمهر خود فرمودند عنایت کردند و اجازت نامه این است بطریق اختصار
ثبت نموده می شود رب سهل علینا وهنئه
بسم الله الرحمن الرحیم
بعد حمد و صلوة فقیر عبدالله معروف غلام علی عفی عنه گذارش می نماید که صاحب
فضایل و کمالات و ادب صاحب زاده والا نسب حضرت حافظ ابوسعید
اسعده الله تعالی فی الدارین اشتیاق نسبت آباء کرام خود رحمة الله علیهم اجمعین

اجمعین پیدا شده و رجوع باین فقیر آوردند برعایت حقوق بزرگان ایشان با این همه
عدم لیاقت خود از اجابت سؤال چاره ندیدم توجهات بر لطایف ایشان کرده شد
بعنایت الهی بواسطه پیران کبار رحمة الله علیهم اجمعین در چند لطایف ایشان را جذبات
الهیه دررسید زیرا که معمول ما است توجهات بر لطایف خمسه می نمائیم و توجه حضور
و کیفیات و بعضی علم اسرار ایشان را دست داد در آن توجه استهلاک یافت و رنگی
از فنا در باطن ایشان طاری شد و ظهور پرتوی از توحید حالی افعال عباد را از
نظر ایشان مستور گردانید منسوب بحضرت حق سبحانه یافتند پس توجه بر لطیفه
نفس ایشان کرده شد بعروج و نزول در آنجا مستهلک آنحالات گشتند و صفات را منتسب بحضرت حق سبحانه یافتند و آثار رنگ بیرنگی و نوری از وحدت شهود بر باطن
ایشان تافت ممکنات را مرآت وجود و توابع حق سبحانه شناختند و بعد از ان
توجه و القای انوار نسبت بر عناصر ایشان کرده شد و جذبه و توجهی عناصر را
نیز دریافته است فالحمد لله علی ذالک و آنچه درین جا نوشته ام باقرار و اظهار
ایشان مسطور است و این همه حالات و اردات ایشان را منهم دریافته ام
و اصحاب من هم شهادت این همه عنایات سبحانی درباره ایشان دارند

فالحمد لله علی ذالک و از کرم کارساز و بواسطه مشایخ کبار رحمة الله علیهم
امید دارم که بشرط التزام صحبت ترقیات کثیر فرمایند وما ذلک علی الله
بعزیز پس درین صورت ایشان را تلقین اجازت طریق نقشبندیه احمدیه
داده شد که تعلیم اذکار و مراقبات و القاء سکینه در قلوب سالکان نمایند به
عنایات الهی سبحانه و فاتحه بارواح مشایخ کرام قادریه و چشتیه رحمة الله
علیهم بجهت حصول توسل ایشان بآن کبرای عظام و افاضه فیوض آن اکابر را
در باطن ایشان نیز خواهند شد تا درین طریقه علیه هر که از ایشان توسل جوید
و بیعت کند شجره این حضرات با دعا عنایت نمایند تلقین و ترتیب بطریقه
نقشبندیه احمدیه فرمایند اللهم اجعله اماما امینا تمت الکلمات التامة
الشریفة و بعد از تمام سلوک عبارات ذکر درین اجازت نامه افزودند
در جای دیگر درین رساله اجازت نامه را تماما بجهت تبرک ایراد خواهم کرد
فصلی در بیان کمالات ثلاثه اعنی کمالات نبوت و رسالت و اولوالعزم چون
بعد از چند ماه از رامپور مراجعت نموده بقدم بوس حضرت ایشان مشرف
در ماه ذی قعده از سال مسطور بر حقیر خاکی غلام خود توجه فرمودند فیضی

از کمالات نبوت که عبارات از تجلیات ذات دائمی است بر آن لطیفه وارد
فرموده معارف این مقام فقدان آن همه معارف است و نکارت حالات
باطنی و بیرنگی و بیکیفی نقد وقت میشود و در ایمانیات قوتها پیدا
میشود و استدلالی بدیهی میگردد و معارف این مقام شرایع ابیات است
و در آنجا وسعت باطن انقدر میشود که وسعت جمیع ولایت یعنی ولایت
صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا در جنب این نسبت لاشیئ محض
و ضیق صرف است و در ولایات علامت مناسبتی با یکدیگر یافته میشود
اگر چه مناسبتی صورت و حقیقت باشد در آنجا آن نسبت مفقود است
و با وجود فقدان و نکارت حالات باطنی و یاس و دید قصور که خود را از
کافر و فرنگ هم بدتر میدانند حقیقت وصل عریان آنجا حاصل است و پیش ازین
هر وصلی که بود داخل دایره وهم و خیال بود و سرابی بود و آب نماکه تشنه وصل را
در آنجا بغیر از حسرت و ندامت چیزی بدست نبود بنده را وقتی که از توجهات
حضرت پیر دستگیر این مقام مکشوف گردید معامله میسر آمد که شبه برؤیت
بود اگر چه رؤیت نبود که موعد باخرت است و بآن ایمان داریم لیکن

دایره کمالات نبوت

معامله که اینجا میسر می‌شود مشاهدهٔ شیونات و اعتبارات کمالات ذاتیه است

چنانچه روئیت آخرت مخصوص بعالم خلق است لطایف عالم امر اینجا لا شیٔ محض می‌گردد و همچنین لطیفهٔ نفس و عناصر ثلاثه در اینجا ناچیز می‌گردند و این معامله

مخصوص بعنصر خاک است اگر عناصر دیگر را ازین دولت نصیب است به تبعیت این

عنصر نصیب است احکام شرایع واجب و اخبار غیب از وجود حق تعالی و صفات او

سبحانه و معامله قبر و حشر و ما فیهما و بهشت و دوزخ و غیرها که مخبر صادق

ازان خبر داده است درین مقام بدیهی و عین الیقینی می‌گردد مثلاً اگر کسی

گوید که حضرت حق موجود است دران هیچ شبهه باقی نمی‌ماند و این چیزی که

مرئی شود محتاج بدلیل نیست و اگر بگوید که زید موجود است مثل آئینه در صورت

موجود است او محتاج به نظر و فکر نمی‌شود که این وجود حضرت حق سبحانه

مانند آئینه می‌باشد و وجود مثل صور مرئی در آئینه که وجود این صور در وهم

و خیال است و وجود آئینه فی الواقع لکن در آئینه صور را اول صورت محسوس می‌گردد

و بعد ازان آئینه در اینجا بخلاف آن است که در اول نظر وجود آئینه مرئی

می‌باشد و وجود اشیا بعد از دقت نظر لهذا وجود حق سبحانه بدیهی می‌شود

ا محل شرایع و اخبار غیب

محسوس

می‌شود و وجود اشیا بعد از دقت نظر معامله عجیب‌تر شنو که با وجود علو و بلندی

درجه نگهبانی این مقام وقتی که انکشاف تام در اینجا حاصل می‌گردد و معلوم می‌شود

مقابل نقطهٔ این مقام بود و حیرت [illegible] افزود که با وجود مجازی این مقام

و اقربیت آن درین مدت چرا مقصود در نظر نیامد و چرا دیده را نمکشائیم و در

پس کوچهای عالم امر مقصود را می‌جستیم طرفه آنکه برای حصول این مقام

اذکاری که در صوفیه معمول است هیچ سودمند نیست اما تلاوت قرآن مجید

با ترتیل و ادای صلوة با آداب و اذکاری که در حدیث ثابت است درین

مقام ترقی می‌بخشند و از شغل علم حدیث و اتباع سنت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم

فوقیت و تنویری درین مقام بکار رسید و حقیقت سر قاب قوسین

او ادنی درین دائره منکشف می‌شود اگرچه در هر مقام سابق نوعی از این

معرفت ناشی شده بود لیکن آن معامله با ظلال و صفات بود و اینجا

معامله با حضرت ذات است تعالی و تقدس تفصیل این معامله بفهم

قاصر این نافهم آمده نوشته می‌شود بگوش هوش استماع فرمایند که چون

سالک را فنای بصفات واجبی کما ینبغی میرسد و صفات را با حضرت

ذات

ذات قربیت که اطلاق بلفظ الاهو و لا غیره در اینجا کرده‌اند و سالک را از جهت

فنای که در مرتبهٔ صفات حاصل گشته است ازین قرب نصیبی یافته است قوت قاب

قوسین قابل خواهد شد و چون او در مرتبهٔ حضرت ذات فانی خواهد شد

دران مرتبه بقا خواهد یافت لاجرم بقرب او ادنی متکلم خواهد شد و حقیقت

این معامله موقوف بر کشف است و در تحریر و تقریر درست نمی‌آید و اگر گویم خدا داند

که کسی فهم نماید ثم دنی فتدلی که درین مقام منکشف می‌شود ازان اسم

نازکتر است لهذا عنان قلم را از میدان بیان در تافته که فهم عوام بلکه

خواص هم ازان قاصر است باید دانست که در تجلی ذات دائمی سه مرتبه اثبات

کرده‌اند اولی را کمالات نبوت قرار داده‌اند چنانچه بیان کرده شد در اینجا

مراقبهٔ ذاتی که منشاء کمالات نبوت است می‌فرمایند و مرتبهٔ ثانیه را کمالات

رسالت است می‌فرمایند و فیض این مقام بر هیئت وحدانی سالک می‌آید

و هیئت وحدانی عبارت از مجموع عالم امر و خلق است که بعد از تزکیه و تصفیه

هر کدام را هیئتی دیگر پیدا شود مثلاً چنانچه کسی خواهد معجونی از ادویهٔ چند

مختلف الطبائع ترکیب سازد اول هر یک ازان ادویه را جدا جدا کوفته و بیخته

و بیخته می‌نماید بعد ازان همه ادویه را در قوام قند یا عسل جمع می‌سازد و ادویهٔ

مذکوره را هیئت دیگر در خواص پیدا کرده معجون فلان نام می‌نهند و همچنین لطایف

عشره سالک یک هیئت دیگر پیدا کرده درین مقام و بعده در مقامات فوقانی عروجات

کثیره می‌فرمایند از ماه ذی الحجه الحرام از غلام مذکور حضرت پیر دستگیر بر هیئت و

حدانی این غلام توجه کردند و در هر مقام فوقانی الی آخر مقامات مجددیه ماه بماه

دائرهٔ کمالات رسالت

توجه فرمودند و از کمالات رسالت فیض برمن وارد شد درین مقام ورود

انوار و وسعت بیچونی زیاده از مقام سابق بود و نسبت این مقام بمقام سابق

همچنین نسبت هر مقام فوقانی با مقام تحتانی چون نسبت مغز با پوست است بعد ازین

در مرتبهٔ ثالثه که عبارت از کمالات اولو العزم است توجه فرمودند و فیض این مقام

دائرهٔ کمالات اولو العزم

در کمال علو و کثرت انوار بر هیئت وحدانی وارد گردید درین مقام مراقبهٔ

ذاتی که منشاء کمالات اولو العزم است می‌نماید درین مقامات کشف اسرار

مقطعات قرآنی و متشابهات فرقانی منکشف می‌شود و بعض اکابر را

محرم اسراری که درمیان محب و محبوب گذاشته است می‌سازند بواسطهٔ اتباع

حبیب خدا صلی الله علیه وسلم از الوش آنجناب علیه الصلوة والسلام نصیب عطا می‌فرمایند

وقتی که درین مقامات حضرت پیر دستگیر این غلام را بتوجه مخصوص خود سرافراز
ساختند دران ایام این بدنام را اسرار حرفی از حروف مقطعه و آن حرف ص
با حرف دیگر است در وقت تحریر در یاد بنده نمانده که مکشوف شده بود بیان
آن اسرار در حوصله بشر ممکن نیست و اگر گوید متکلم را تاب نماند و مستمع را
از هوش رود و اگر بر تقدیر تسلیم چیزی خواهد بیان نماید عبارت آن از کجا برای
بیان آن اسرار پیدا آید که تقریر کند و اگر این اسرار ممکن الاظهار می بودند البته
امام الطریقه حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه چیزی از آن اسرار ارشاد
میفرمودند این کمینه درویشان را چه میرسد که نام این چیزها به بر دو لیکن برای
اظهار شکر جناب الهی جل شانه و احسان پیر دستگیر مد ظلهم الله تعالی این چنین
گفتگو در تحریر آمده باید دانست که از وقتی معامله باطنی بر اینست و هدانا می افتد
یعنی از کمالات رسالت حرکت باطنی محض بفضل میشود که هیچ عمل را دخل
نماند اگرچه از جمیع مقامات بتفضل الهی است به عمل ترقی ممکن نیست لیکن
اعمال مانند اسباب هستند اما درین مقامات این اسباب را هم دخلی نیست
اگرچه در ازاله کدورات بشری ذکر تمام اثر دارد لیکن برای ترقی باطنی نتیجه
اثر ندارد

نتیجه نمی بخشد مثلاً هرگاهی که مشغول بذکر اسم ذات یا نفی اثبات یا تهلیل لسانی
میشود می بیند که درین مقامات آن ذکر بالا نرسد و در راه می ماند مگر وقتی که
بلفظ محمد رسول الله با تهلیل ختم کرده می شود و درود با وضم کرده میخواند البته
حالان وقت قوت در مقامات فوقانی دست می دهد بلکه وسعت بلفظ مبارک
محمد رسول الله از تهلیل زیاده مفهوم میشود و بواسطه قرآن مجید ترقیات
این مقامات حاصل میشود و بهر مرتبه که میرسد بواسطه کلام مجید میشود باید
دانست که بعد از کمالات اولو العزم بدو طرف سلوک کرده میشود درین امر
اختیار مرشد راست بهر طرف که خواهد طالب را سلیک فرماید یک راه
بطرف حقایق الهیه میرود و آن عبارت از حقیقت کعبه و قرآن و صلوة است
و راه دیگر بسوی حقایق انبیاست علیهم السلام و آن عبارت از حقیقت
ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی است علیهم السلام آنچه بنده را حضرت
پیر دستگیر توجه فرمودند اولا بطرف حقایق الهیه بود لهذا بیان آن بر حقایق
انبیا مقدم ساختم و بذکر می پردازم **فصل** در بیان حقایق الهیه
که عبارت از حقیقت کعبه معظمه و حقیقت قرآن مجید و حقیقت صلوة است

از اتفاقات زمانه در آخر محرم سنه ۱۲۳۲ هزار و دویست و سی و دو که راقم را بکمالات
اولو العزم توجه شده بود عزیمت رام پور اختیار کردم و در ماه جمادی الثانی
از سال مسطور باز حاضر حضور پر نور گردیدم از ابتداء ماه رجب در حقیقت
کعبه توجه فرمودند و در آنجا عظمت و کبریای حضرت حق سبحانه مشهود میشد
و هیبتی بر باطن مستولی گردید و در آنجا مراقبه ذات که مسجود ممکنات است — دایره حقیقت کعبه
می فرمایند بعد از چند روز فنای و بقای باین مرتبه مقدسه حاصل شد خود را متصف
بآن شانها یافتم و توجه ممکنات بجانب خویش دانستم اگرچه در مرتبه کمالات
بیرنگیهای بسیار حاصل بود درین مقامات آن مقدار رنگینیت لیکن علو و نسبت
باطن و وسعت آن درین مقامات زیاده بر زیاده است و بیچونی در حقایق انبیا
باین علو و وسعت در حقایق الهیه کمتر است سر این آنچه بخاطر فاتر بنده میرسد
آن است که چون سالک فنا و بقا بمرتبه ذات بحت میرسد و متخلق باخلاق آن
مرتبه می گردد لاجرم در مدرکه نیز قوتی بهم میرساند که با آن ادراک نسبتهای
فوقانی می کند ازین باعث بیرنگیهای آن مقامات دریافت نمی کنند که رستم را
کشته هم رخش رستم چه نسبت کمالات با نسبتهای فوقانی از یک جنس معلوم

معلوم میشود اگرچه مناسبت در صورت باشد و سبب تمیز بیچونی در نسبت کمالات
آن است که سالک را از پیش یعنی در دولت فنا و بقا بمرتبه که صفات و
شیونات حاصل شده بود همان قدر قوت در مدرک او حاصل بود لهذا ادراک
مرتبه حضرت ذات خیلی دشوار بود و چه کمالات ولایت از مرتبه دیگر حاصل
بود و کمالات نبوت از بابت دیگر است که با هم هیچ مناسبتی ندارند
اگرچه مناسبت صوری باشد و آنچه بعضی اکابر مرتبه ولایت را ظل مرتبه نبوت
فرموده اند تا درین فقیر این سخن ثابت نمیشود آنچه من دریافته ام
در هیچ امر فیمابین این هر دو نسبتی نمی یابم هم مرتبه کمالات انبیا را با این حقایق
نسبتی ثابت است بلکه محققان فرموده اند که حقایق نسبت بکمالات مانند
امواج اند یعنی این سخن آن باشد که چون که در کمالات ظهور تجلیات ذاتی
دائمی است لاجرم هر نسبتی که فوقانی باشد خارج از مرتبه ذات نمیتواند شد پس
اطلاق لفظ امواج راست آمد و از ادراک این ناقص العقل آمده در نسبت حقایق
چیزها ظهور میکنند که در نسبت کمالات آن ظهور نیست مثلاً در حقیقت کعبه
معظمه ظهور عظمت و کبریا و مسجودیت آن ممکنات را بنحوی ظهور میفرمایند

دایره حقیقت قرآن مجید

که عقل در ادراک آنک عاجز نماید حتی که حصول این مراتب متعالیه بدون
توجه مرشد در آن مقام متعذر است الا ان شاء الله تعالی و چون حضرت پیر
دستگیر در حقیقت قرآن مجید توجه فرمودند در معامله معاینه نمودم که درون
آن سرادقات عظمت و کبریا جا یافتم و در عالم مثال دیدم که گویا بر بام خانهٔ کعبه
بر آمده ام و آن جا زینه نهاده اند که از آن زینه عروج فرموده داخل حقیقت
قرآن شدم و قرآن عبارت از مبدء وسعت حضرت ذات است و وسعت
حضرت ذات از این مقام شروع میشود و احوالی ظهور می کنند که شبه وسعت
والا اطلاق لفظ وسعت در آن جا از تنگی میدان عبارت است و سر
شگفتن غنچهٔ دهن محبوب حقیقی در اینجا دریافت میگردد فافهم
ولا تکن من القاصرین بواطن کلام الله در این مقام ظاهر میگردد و هر
حرفی از حروف قرآن مجید دریای یافتم بی پایان که موصل کعبهٔ مقصود است
نکتهٔ عجب بشنو که با این همه قصص مختلفه و اوامر و نواهی متباینه در وقت
قراءت چیزها ظهور میکنند و اسراری بمیان می آید و قدرت او تعالی
و حکمت بالغهٔ حضرت حق سبحانه و تعالی ظاهر میگردد که برای تفهیم و تعلیم عوام

هم عوام قصص و حکایات انبیا علیهم السلام ذکر فرموده است و برای هدایت خواص
بنی آدم احکام شریعت ارشاد کرده و در بطون این حروف چه کیفیتها و چه عجائب
ملاحت حیرت بر حیرت می افزاید و در هر حرف شان خاصی ظهور میشود و بیند
و دلهای ایشان بلکه جان را در صید می آورد نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ::
بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی و در وقت قراءت قرآن تمام قالب بالاتفاق
میگردد و علو نسبت اینجا بیش است که نسبت کمالات با این همه علو و وسعت
بلکه نسبت حقیقت کعبهٔ معظمه با این همه عظمتها و کبریا در تحت او مشهود میگردد
و در آن مراقبهٔ مبدء وسعت بیچون حضرت ذات می فرمایند و مورد فیض
این مقامات هیئت وجدانی سالک است بعد از آن حضرت پیر دستگیر در دایره
حقیقت صلوة توجه فرمودند درین دایره کمال وسعت بیچون حضرت ذات مشهود
گردید از وسعت علو این مقام چه وا نماید که حقیقت قرآن مجید یک جزء است
جزء دیگر حقیقت کعبه است از کیفیات و واردات این مقام چه گوید اگر کسی است
فهم نماید خوش گفت بیت بطراز دامن ناز او چو ز خاک ره ما رسد سر زد آن
سره به بلندی که ز گرد سرمه دعا رسد : از این مراقبهٔ کمال وسعت بیچون حضرت ذات

دایره حقیقت صلوة

که حضرت [illegible] میشود [illegible] که این حقیقت مقدسه تجلی [illegible] در وقت
ادای صلوة از این نشئه بری آید و در نشئهٔ بیچون نشسته و هر دو جهان را پس پشت انداخته
الله اکبر گویان در حضور حضرت سلطان ذی شان جل شانه حاضر میشود و بعد از
عظمت آن حضرت جل جلاله خود را مبتذل و لاشیء محض دانسته قربان
محبوب حقیقی میگردد و در وقت قراءت بوجود موهوب که لایق این مرتبهٔ مقدسه
است موجود میگردد و متکلم با حضرت حق سبحانه و مخاطب از آن جناب مقدسه میشود
و از او حکم شجرهٔ موسوی می یابد کما مر آنفاً فی حقیقة القرآن و وقتی که
برکوع میرود و غایت خشوع می نماید بمزید قرب ممتاز میشود و در وقت
قراءت تسبیح بکیفیت دیگر مشرف میشود لاجرم برای این نعمت تحمید
گویان قومه می نماید و باز در حضور کبریا راست می ایستد و سر در ادای قومه
آنچه در فهم قاصر بنده می در آید آن است که چون قصد ادای سجود دارد و پس از قیام
بسجود رفتن موجب مزید تنزل و انکسار است از آنکه از رکوع بسجود ذوقی که در
حین ادای سجود حاصل میشود چه بیان نموده شود که عقل در ادراک آن
عاجز است مفهوم میگردد که خلاصهٔ همه نماز سجود است الساجد یسجد علی قدم الله

قدم الله حدیث شریف است و آیهٔ کریمه و اسجد و اقترب ایمایی باین قرب
میفرماید بیت سر در قدمش بردن هر بار چه خوش باشد ؛ راز از دل خود گفتن
با یار چه خوش باشد ؛ و چون در این قرب توهم آن شده بود که عشق بدام افتاد
باز تکبیر گویان در جلسه بنشست الله اکبر من ان نعبده حق عبادته و ا
قرب الیه حق قربه و در جلسه سوال مغفرت می کند از جریمهٔ آن توهم
که ناشی شده بود باز بطلب مزید قرب بسجده میرود و باز در تشهد نشسته شکر
و تحیات جناب باری را بر احسان این قرب بجا می آرد و کلمتی شهادت
بجهت آن است که دولت این قرب بدون تصدیق و اقرار توحید و رسالت
محال است باز درود میخواند از جهت آنکه این نعمت بطفیل متابعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حاصل گشته و اختیار صلوة ابراهیمی برای آن است که در حین ادای
نماز خلوت با محبوب حقیقی دست داده بود و ندیمی مخصوص و مصاحبت
با اختصاص در مقام خلتی که لقب حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
گویا از برکت آن درود آن ندیمی را طلب میکند فافهم باید دانست که در
ادای نماز سنت و آداب آن کما ینبغی بجا آورده میشود مثلا از ادای نماز

که در وقت قیام جای سجود را بنظر دارد و در رکوع بر قدمین و در سجود بر سر
بینی و در قعود بر هر دو زانو با همچنین همه آداب را رعایت نمیکند البته حقیقت
صلوة جلوه نمی‌نماید و آنکه از برای حضور و جمعیت در قیام چشم بسته متوجه
میشوند از برای این چیز تا حضور لطایف البته پیدا میشود ولیکن برای ظهور نسبتهای
فوقانی حاجت بند کردن چشم نیست بلکه آنجا هر حضوری که هست غالب است
و حضور در رعایت و آدابیکه موافق سنت خواهد افتاد البته خواهد شد و بند کردن
چشم در قیام بدعت است اگرچه برای حضور جایز داشته اند همچنین در سماع قرآن
مجید اگر از خوشخوانی شنیده میشود نسبت حقایقی فوقانی ظهور خواهد کرد زیراکه آواز
خوش قلب را مناسبتی کامل است لاجرم نسبت او ظهور خواهد کرد و جمال الفاظ
و ادای حروف از مخرج و ترتیل قراءت بخواند اگرچه خوشی آواز نباشد البته حقایق
ظهور خواهند نمود بعد از آن حضرت پیر دستگیر در مرتبهٔ مقدسه معبودیت صرف
توجه فرمودند این جا قدم را گنجایش نماند و سیر قدمی تمام شد که آن در مقامات
عابدیت بود لیکن بعنایت الهی نظرا موقوف نشده اند و سیر نظری
میشود؛ بلا بودی اگر این هم نبودی چون تا این بنده را توجه درین مقام عالی

دایره معبودیت صرف

عالی فرمودند در معامله دیدم که در مقام الحلیم و فوق آن مقام بمقام رسی عالی
و نورانی و بیرنگی ظهور کرد هرچند خواستم که دران مقام روم میسر نشد آن وقت
معلوم گردید که این مقام معبودیت صرف است که قدم را گنجایش نیست مگر
نظر را هر کجا تماشا کند خوش گفته بیت ما و تماشا کنان کوته دست ؛ تو درخت
بلند بالای ؛ سر معنی کلمهٔ طیبهٔ لا معبود الا الله این جا جلوه گر گردید
ظاهر شد که فی الحقیقة استحقاق عبادت بهر نوع که باشد غیر از حضرت
احدیت مجرده کسی ندارد اگرچه اسما و صفات باشد چه جای آنکه ممکنات
لیاقت این امر داشته باشد کائنا من کان حقیقت شرک اینجا نمایان و از
بیخ و بن کنده میشود بعد آنکه حقیقت حقایق الهیه تا اینجا بود الحال بیان
حقایق انبیا علیهم السلام نموده میشود بگوش هوش استماع فرمایند فصل
در بیان حقیقت انبیا علیهم السلام که عبارت از حقیقت ابراهیمی است و حقیقت
موسوی و حقیقت محمدی و حقیقت احمدی علی خاتمهم اولا و علی جمیعهم ثانیا
صلوات الله والسلام باید دانست که چنانچه در حقایق الهیه ترقی موقوف بر تفضل
بیچون در حقایق انبیا علیهم السلام ترقی موقوف بر محبت است و چون حضرت پیر دستگیر

علام غیوب اند در حقیقت ابراهیمی توجه فرمودند مراقبهٔ ذاتیه که منشاء حقیقت
ابراهیمی است ارشاد کردند از عنایت حضرت ایشان درهمان زودی کیفیت آن
مقام فائض گردید و در چندی انوار و اسرار آن مقام [illegible] عالی که عبارت
از خلت حضرت حق سبحانه است ورود فرمودند در آن مقام انس خاص
و خلوت با اختصاص بحضرت ذات هویدا شد و همین معامله با این ناکس
مفهوم گردید و کیفیت که درین مقام عالی حاصل شده است در مقامات
دیگر با این خصوصیت آن کیفیت ظهور نفرموده اگرچه از قسم فضل جزوی
باشد درین مقام محبوبیت صفاتی جلوه گر می‌شود و در حقیقت احمدی
و محمدی ذاتی و معنی این عبارت آن است که چنانچه ذات متعالیه خود را
از روی محبوبیتی
دوست می دارد و همچنین صفات خود را نیز دوست می دارد و قسم
اول حقیقت احمدی محمدی است و قسم ثانی خلعت نام یافته حقیقت
ابراهیمی شده و محبوبیت صفات بسبب محبوبیت خط و خال عارض
است از آن جهت آن قدر رنگی درین مقام نیست بخلاف محبوبیت
ذاتیه کما سیأتی ان شاء الله تعالی و درین مقام حضرت پیر دستگیر را

دستگیر را بشان خاص دریافتم و یقین دانستم که صاحب منصب اینمقام عالی
هستند و این معنی را بحضور پرنور عرض کرده بودم فرمودند که منهم خصو
صیت خود را بحضرت خلیل علی نبینا علیه الصلوة والسلام دریافته ام اما غیر از حبیب
خدا صلی الله علیه وسلم بطرف دیگر متوجه نمی شوم لله دره ما احسن صدقه
قدس الله سره درین مقام سالک را بنحوی انس بحضرت ذات پیدا شده است
که بطرف دیگر رو نمی آرد اگرچه اسماء و صفات باشند و بطرف توجه نمی نمایند اگرچه
مزارات مشایخ کرام باشند و استمداد و استعانت از غیر او تعالی خوش نمی
آید اگرچه ارواح و ملائکه باشند درین مقام تکرار صلوة ابراهیمی یعنی درودی که
در نماز میخوانند ترقی می بخشد بعد ازین در دائرهٔ محبت ذاتیه صرفه حضرت
پیر دستگیر توجه فرمودند در آنجا بمراقبه ذاتی که منشاء حقیقت موسوی است و
محبت ذاتی از برای ارشاد کردن و کیفیت این مقام بقوت تمام ورود یافت
محبت ذات او تعالی مر ذات خویش را که حقیقت موسوی عبارت از آن است اثبات
فرموده اند مراد آن اکابر این است که ایشان محبوب حق اند سبحانه
سلمنا که مرتبه نبوت و رسالت و اولوالعزمی بی محبوبیت حاصل نمیشود

که انبیاء کرام محبوبان و مرادان حضرت حق اند و راه ایشان راه اجتبا است
و این سخن منافی مطلب ما نیست و اگر مراد آن اکابران این است که حقیقت
موسوی عبارت از محبوبیت ذاتیست بطوریکه حضرت مجدد رضی الله
عنه حقیقت احمدی را قرار داده اند پس محل تأمل است و در فهم ناقص
این نافهم نمی آید و خلاف مکشوف صاحب الطریقه و تابعان آنحضرت است
روزی این کمترین بر شخصی از اصحاب خود درین مقام توجه میکردم بی
اختیار کیفیتی روی داد که از زبان کریمه رب ارنی انظر الیک بر آمد اگرچه
در مقامات عالیه ظهور این چنین الفاظ کم می شود و لیکن از خصوصیات
آن مقام است عجب آن است که در اینجا با وجود ظهور رغبت ذات شان
استغنا و بی نیازی ظهور می فرمایند و این از اجتماع ضدین است و همین
جا این سر معلوم می شود آنچه در بعض مواضع از حضرت کلیم علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام صدور بعضی کلمات که در ظاهر گستاخانه مفهوم
می شود واقع شده والعلم عند الله سبحانه در اینجا ورد اللهم صل علی
محمد و علی آله و اصحابه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین خصوصا

خصوصا علی کلیمک موسی علیه السلام نیز ترقی می بخشد بعد ازین حضرت
پیر دستگیر در حقیقة الحقایق که عبارت از حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة
والسلام است بر غلام توجه فرمودند در اینجا مراقبه ذاتی که محب و محبوب
خود یکیست و منشأ حقیقت محمدی است ارشاد کردند از اینجا بعنایت
حضرت پیر دستگیر محبت ممتزج با محبوبیت ظهور فرمود و اجتماع این دو نسبت
کیفیتی دارد که بتحریر راست نمی آید و در پنجمرتبه معدن فنا و بقا روی
داد و اتحاد خاص با آن سرور دنیا و دین میسر آمد بطفیل سید اولاد آدم
صلی الله علیه وسلم بمرتبه رسانیدند و اسرار بمیان آوردند که اظهار آن موجب
ایقاظ فتنه است یعنی رفع توسط که اکابر اولیا بآن قائل اند اینجا
ظاهر می شود و مشهود می گردد که این کس را با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پیدا می شود که سر سخن امام الطریقه حضرت مجدد رضی الله عنه هویدا می گردد
آنجا فرموده اند خدای جل شانه را از برای آن دوست میدارم که رب
محمد است صلی الله علیه وسلم و درین مقام در جمیع امور جزئی و کلی دینی
و دنیای مشابهت و مناسبت با حبیب خدای صلی الله علیه وسلم خوش

می آید و هم چنین حضرت پیر دستگیر رضی الله عنه رغبت کلی در عمل بر حدیث دارند
و تشویق و ترغیب ای امر می فرمایند الله تعالی ایشان را بطوری درین مقام قوت و
رسوخ کرامت فرموده است بواسطه اتباع آنحضرت مجلس شریف حضرت
ایشان مشابه بمحفل مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گردیده است آنچه
بعضی اصحاب کرام رضی الله عنهم فرموده اند که وقتی که در محفل مقدس نبوی
حاضر میشویم معامله می گذرد که گویا رای العین وصف حال این مقام است راقم
گوید عفی عنه که این بنده را همین معامله در حضور پر نور حضرت پیر دستگیر خود بارها
گذشته است فهم من فهم بعد ازین پیر دستگیر بنده را در حقیقت احمدی علی صاحبها
الصلوة والسلام توجه فرمودند و را آنجا مراقبه ذاتی که محبوب ذات خود است و
منشأ حقیقت احمدی است ارشاد کردند درین مقام علو نسبت با شعشعان انوار
ظهور می فرمایند و درین مقام اسرار بمیان آوردند روزی در حلقه پیر دستگیر حاضر بودم
متوجه این مقام عالی گردیدم معامله گذشت که خود را عیان محض ملقی بین یدی الرحمن
یافتم زیاده ازین چه وانمایم از مستی بخاطر فاتر این مسکین می آمد که
حضرت مجدد رضی الله عنه در جای التحقیق فرموده که حقیقت کعبه معظمه بعینه حقیقت احمدی است

احمدی است معنی این سخن در فهم قاصر نمی آمد که حقیقت کعبه در حقایق الهیه است
و حقیقت احمدی در حقایق انبیاست علیهم السلام پس چه طور یکجا حقیقت
باشند روزی در حقیقت احمدی متوجه بودم که ناگهان دیدم که ظهور حقیقت
کعبه معظم واقع شد و نظر ادراک دادند که عظمت و کبریا خالصه محبوبیت و محبوبیت
و مسجودیت مادر و شیونات آنحضرت است پس ازین سخن صاحب الطریقه جای
ریب و تردد نیست و حضرت پیر دستگیر خود را درین مقام عالیه بشان خاص
یافتم درین مقام محبوبیت صفاتی بود و معنی محبوبیت ذاتی این است که محبوب را
قطع نظر از صفات جمیله او که عبارت از حسن و جمال و غیره که موجب تعشق است چنانچه
فقط در ذات او چیزی می باشد که باعث تعشق عاشق گردد شاعر گوید بیت
شاهدان است که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد
و در اینجا درود اللهم صلی علی سیدنا محمد و علی آله و اصحابه افضل
صلواتک و عدد معلوماتک و بارک و سلم کذلک ترقی می بخشد بعد
ازین حضرت پیر دستگیر در حب صرف ذاتی توجه فرمودند در آنجا مراقبه
حب صرف ذاتی ارشاد کردند در اینجا کمال علو و بیرنگی در نسبت باطن ظاهر

دایره
حب ذاتی
صرفه

میشود و این مرتبه بحضرت اطلاق و لاتعین اقرب است و از مقامات مخصوصه پیغمبران صلی الله علیه وسلم حقایق انبیاء دیگر درین مقام نزد حقیر ثابت نمی شود و پیر زد صاحب الطریقه حضرت امام ربانی که اول معنی که حضرت لاتعین را لاحق گردیده تعین حب است مهان تعین اول را حقیقت محمدی قرار داده اند بعد ازین مرتبه لاتعین و حضرت اطلاق است و حضرت پیر دستگیر غلام خود را درین جا بتوجه خاص سرافرازی فرمودند و این اسم از مقامات خاصه حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه وسلم و درینجا سیر قدمی نمیشود اما سیر نظری تا کجا خواهد کرد خوش گفت بیت داماں نگه تنگ و گل حسن تو بسیار گلچین بهار تو ز داماں گله دارد این است بیان سلوک که حضرت پیر دستگیر این بنده شرمنده را درین مقامات بتوجه خاص سرافراز فرمودند اگر تمام عمر شکر این احسان شود و خود را با خاک برابر ساخته از خود نام و نشانه نگذارم از هزاران یکی را ادا نکرده باشم بیت گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ✽ در بیان بعضی از مقامات که در راه سلوک علیحده افتاده اند در بعضی از آن این بنده را حضرت پیر دستگیر بتوجه خود ممتاز فرمودند اظهار آن شکر

در بیان تعین

دایره سیف قاطع

دایره قیومیت

للشکر بیان می نماید بدانکه دایره سیف قاطع محاذی دایره ولایت کبری واقع شده است اگرچه این بنده را درین دایره توجه نشده است لیکن بنده استفسار احوال این دایره کرده بودم و عرض بیان وجه این اسم را ارشاد فرمودند که سیف قاطع نام این دایره از برای این است که وقتی که سالک درین دایره قدم مینهد هستی سالک را مانند شمشیر می برد و نابود می سازد و از سالک نام و نشان نگذارد لهذا این دایره را سیف قاطع نام نهاده اند دایره قیومیت از دایره کمالات اولوالعزم ناشی شده است اگرچه در راه سلوک واقع است لیکن حضرت پیر دستگیر قدس الله سره درین دایره توجهی فرمودند و سر رشته آن توانند که قیومیت منصب اولوالعزم است و باین منصب عظیم الشان درین است مرحوم الله تعالی حضرت مجدد الف ثانی و حضرت ایشان محمد معصوم و بعض فرزندان و خلفای ایشان را رضی الله عنهم سرافراز [illegible] فرمودند چنانچه دراینوقت حضرت پیر دستگیر قیوم زمان و قطب دوران هستند پس هر کسی را که مشیت ایزدی باین منصب تعلق گیرد سرافرازی فرمایند چه حاجت توجه نیست روزی

عاینه بود

فاتحه پیران خوانده متوجه این دایره بودم احوال و اسرار عجیبه آوردند که گفتن آن بزبان راست نمی آید و بفیض خاص این دایره مشرف گردید بایمعنی بحضور پر نور حضرت ایشان عرض نمودم فرمودند که درین دایره متوجه شده باشی ازین سخن آنحضرت امید دارم که الله تعالی بتصدق فرق مبارک حضرت پیر دستگیر سرافراز فرمایند فیض روح القدس از باز مدد فرماید ✽ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ✽ الحمد لله که بعد از مدتی در سال یکهزار دو صد و سی و سیوم در نصف ماه جمادی الاول حضرت ایشان بنده را بشارت قیومیت عطا فرمودند و ارشاد کردند که مرا الهام شده است لهذا بتو ارشاد کردم دایره حقیقت صوم جانب حقیقت قرآنی واقع شده است در رمضان شریف سال یکهزار دو صد و بیست هفت حضرت پیر دستگیر بنده را درین حقیقت عالی توجه فرمودند آثار و انوار این حقیقت عالی بر باطن ذره بمقدار وارد فرمودند عدمیت خاص و صمدیت با اختصاص ظهور نمود و ازین حقیقت حظی وافر گرفت فالحمد لله علی ذالک بدانند

بدانند که سالها آرزوی آن داشتم که حضرت پیر دستگیر بنده را بضمنیت خود سرافراز فرمایند چه ضمنیت آنحضرت بعینه ضمنیت حبیب خداست صلی الله علیه وسلم چه حضرت پیر دستگیر از حضرت ایشان شاه میرزا صاحب قبله رضی الله عنه بضمنیت خود بشارت داده اند و حضرت میرزا صاحب قبله را حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد رضی الله عنه مشرف ساخته اند و حضرت شیخ از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بضمنیت کبری امتیاز یافته اند و این معنی را بارها بخدمت فیض درجت حضرت پیر دستگیر عرض کرده بودم تا آنکه سال ۱۲۳۰ یکهزار و دو صد و سی هجری در ماه صفر بنده ختم قرآن مجید را در حضور پر نور در نوافل اوابین ختم کردم و با تمام رسید بعد از ختم به بنده را ارشاد کردند که از ما چیزی خواهش دارید بخواه عرض کردم که امیدوار ضمنیت حضرت هستم بنده را از غایت بنده نوازی نزدیک خود طلبیدند سینه مبارک خود چسپانیدند تا دیری توجه کردند احوال بر من وارد شد اظهار آن اسرار ممکن نیست و در انوار مبارک آنحضرت شده آنچه در باطن ایشان موجود است بعینه در باطن بنده نمودار گردید است بلکه فرق میان هر دو باطن باقی نمانده الا ماشاء الله سبحانه قربانا

[illegible]

بپیر دستگیر خود شوم چه کمال وچه قوت حضرت ایشان را عطا فرموده است
که سلک کرکلی را از یک توجه بمرتبهٔ قرب می نوازند ومرغکی بی بال وپر را باز
اشهب می سازند رزقنا الله من برکاته ونفعنا الله سبحانه
عن کمالاته وجعلنی الله سبحانه فی الدارین عن عبید خدمته ویرحم
الله عبدا قال آمینا صلی الله علی سیدنا محمد وآله واصحابه اجمعین

چون درین مقامات بنده را توجه عنایت فرمودند ودرایی ذات
نامهٔ سابق بعضی عبارت زیاد کردند وبنده را عنایت فرمودند واجازت
نامه را با زوائد تبرکا نیز ایراد مینمایم اجازت نامه این است

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد وصلوة فقیر عبد الله معروف بغلام علی عفی عنه گذارش مینماید
که صاحب فضائل وکمالات ادب صاحب زاده والا نسب حضرت حافظ
محمد ابوسعید اسعده الله تعالی فی الدارین اشتیاق نسبت باطنی آباکرام خود
رحمة الله علیهم پیدا شده رجوع بفقیر آوردند بر علایت حقوق بزرگان ایشان
با اینهمه عدم لیاقت از اجابت مسئول چاره ندیدم توجهات بر لطائف ایشان

ایشان کرده شد بعنایت الهی بواسطهٔ پیران کبار رحمة الله علیهم در چندین
لطائف ایشان را جذبات الهیه در رسید زیرا که معمول من است که توجهات
بر لطائف خمسه معا می کنم وتوجه وحضور با کیفیات وبعضی اسرار ایشان را
دست داد ودران توجه استهلاکی یافته ورنگی از فنا در باطن ایشان طاری
شده واز توحید حالی اثری برای او ظاهر شد که افعال عباد از نظر او مستتر
گردانیدند ومنسوب بحضرت حق سبحانه یافتند پس از توجه بر لطیفهٔ النفس ایشان
کرده شد بعروج ونزول در آنجا مستهلک اضمحلالات گشتند وانتساب خو
بحضرت حق سبحانه یافتند واثار شکستگی رسید اطلاق لفظ انا بر خود
متعذر داشتند ونوری از وحدت شهود بر باطن ایشان تافت ممکنا
ت را سایهٔ وجود وتوابع وجود حضرت حق سبحانه شناختند بعد ازان
توجه والقای انوار نسبت بر عناصر ایشان کرده شد جذبی وتوجه
... وانچه درینجا نوشته ام باظهار و

داده اند فالحمد لله علی ذلک واز کرم کریم سبحانه بواسطهٔ مشایخ کرام رحمة الله
علیهم اجمعین امیدوارم که بشرط التزام صحبت ترقیات کثیره نمایند
وما ذلک علی الله بعزیز پس درینصورت ایشان را اجازت تلقین
طریقهٔ نقشبندیهٔ احمدیه داده شد که تعلیم اذکار ومراقبات والقای
سکینه در قلوب سالکان نمایند بعنایت الهی فاتحه بارواح طیبهٔ مشایخ
قادریه وچشتیه رحمة الله علیهم بجهت حصول توسل ایشان با آن کبرای عظام
وافاضهٔ فیوض آن اکابران در باطن ایشان نیز خوانده شد تا درین
دو طریقهٔ علیه هر که از ایشان توسل خواهد بیعت از وبگیرد وشجرهٔ آن
حضرات باو عنایت نمایند وتلقین وتربیت بطریق نقشبندیه مجددیه
فرمایند اللهم اجعله للمتقین اماما امین پس وصیت می کنم
ایشان را بدوام حفظ نسبت باطن وپرداخت حضور وتوجه وبیاد داشت
در جمیع اوقات وجمیع احوال الدارین اشتیاق نسبت باطنی آباکرام خود
رحمة الله علیهم پیدا شده رجوع بفقیر آوردند بر علایت حقوق بزرگان ایشان
با اینهمه عدم لیاقت از اجابت مسئول چاره ندیدم توجهات بر لطائف ایشان

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]